

همراهشان بود.

نمایندگان بَجِیْلَة^۱

محمد بن عمر اسلمی از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * جریر بن عبدالله بجلی در سال دهم هجرت همراه یکصد و پنجاه نفر از قوم خود به مدینه آمد. پیش از آمدن او رسول خدا (ص) فرمود، از این دره بهترین شخص یمن پیش شما خواهد آمد که بر چهره‌اش نشان پادشاهی است. و در آن موقع جریر در حالی که سوار بر شتر خود بود همراه قوم خویش آمد و همگی مسلمان شدند و بیعت کردند.

جریر می‌گوید، رسول خدا (ص) دست فراز آورد و با من بیعت فرمود و گفت: با این شرط که گواهی دهی خدایی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده‌ اویم و نماز را برپا داری و زکات را پردازی و رمضان را روزه بگیری و برای مسلمانان خیرخواه باشی و از فرمانروا و حاکم اگرچه غلام حبشی باشد اطاعت کنی. گفتم: آری و اطاعت کردم.

قیس بن عَزْرَة أَحْمَسِی هم همراه دویست نفر از قبیلهٔ أَحْمَس^۲ به حضور رسول خدا آمد. پیامبر (ص) پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما اهل و خویشان خداییم و این لقب در دورهٔ جاهلی به آنها اطلاق می‌شد. پیامبر (ص) فرمود: امروز همهٔ شما در راه و برای خدایید، و به بلال دستور فرمود به نمایندگان بجیله جایزه پردازد و از احمسی‌ها شروع کند، و چنان کرد.

جریر بن عبدالله بجلی پیش فَرْوَة بن عمرو بیاضی منزل کرد و پیامبر (ص) از او در مورد اخبار قوم خودش سؤال می‌فرمود، و او می‌گفت خداوند متعال اسلام را آشکار ساخته و در مسجدهای ایشان اذان گفته می‌شود و قبایل بتهایی را که می‌پرستیده‌اند شکسته و بتخانه‌ها را ویران کرده‌اند. پیامبر (ص) فرمود: بت ذوالخَلَصَة^۳ در چه حال است؟ گفت: همچنان به حال خود باقی است و خداوند متعال ما را از شر او هم راحت خواهد ساخت. پیامبر (ص) او را برای ویران ساختن آن بت و بتخانه گسیل فرمود و برایش پرچمی بست. جریر گفت: من روی اسب نمی‌توانم پایداری کنم. پیامبر (ص) دست به سینهٔ او زد و گفت:

۱. بجیله، نام مادر بزرگ این قبیله است که منسوب به اویند و او دختر صعب بن علی بن سعد العشیره است. — م.

۲. أَحْمَس، نام قبایلی از عرب که می‌گفتند ما خویشاوندان خداییم و از منطقهٔ حرم بیرون نمی‌رفتند. — م.

۳. نام بتی است که قبایل دوس، خثعم، و بجیله آن را می‌پرستیدند. — م.

خدایا او را راهنمای و رهنمون شده قرار بده و او همراه قوم خود که حدود دو بیست نفر بودند بیرون رفت. غیبت او چندان طول نکشید و باز آمد. پیامبر (ص) فرمود: ویرانش کردی؟ گفت: آری، سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده است، آنچه هم بر او بود گرفتم و در آتش سوزاندم و آن را به بدبختی همان جا انداختم همچنان که هوادارانش بدبخت و درمانده‌اند، کسی هم از کار ما جلوگیری نکرد. پیامبر (ص) در آن روز برای سواران و پیادگان احمس دعا فرمود.

نمایندگان خُثَم^۱

علی بن محمد قرشی از ابومعشر، از یزید بن رومان و محمد بن کعب و علی بن مجاهد از محمد بن اسحاق، از زهری و عِکْرَمَة بن خالد و عاصم بن عُمَر بن قَتَادَة، همچنین یزید بن عیاض بن جَعْدَبَة از عبدالله بن ابوبکر بن حزم و نیز از قول دیگر دانشمندان نقل می‌کردند: * عَثَثُ بن زَحْر و انس بن مُدْرِكُث همراه گروهی از مردان خُثَم پس از اینکه جریر بن عبدالله بتخانه ذوالخَلَصَة را ویران ساخت و برخی از خُثَمی‌ها را کشت به حضور رسول خدا آمدند و گفتند: ما به خدا و رسولش و آنچه از جانب خداوند آورده است ایمان آورده‌ایم اکنون برای ما عهدنامه‌ی بنویس تا به دستورهای که در آن باشد عمل کنیم، و پیامبر (ص) برای ایشان عهدنامه‌ی صادر فرمود که جریر بن عبدالله و سایر حاضران شهود آن عهدنامه بودند.

نمایندگان اَشْعَری‌ها

گویند، نمایندگان قبیله اَشْعَری‌ها که پنجاه نفر بودند به حضور پیامبر (ص) آمدند، ابوموسی اشعری، و گروهی دیگر و دو نفر هم از قبیله عَكْ همراهشان بودند، ایشان با کشتی و از راه دریا آمدند و در جده پیاده شدند و چون نزدیک مدینه رسیدند این شعار را سرودند:
فردا با دوستان ارجمندی که محمد (ص) و یاران اویند ملاقات خواهیم کرد.

۱. خُثَم، از قبایل بزرگ عرب، رکت: جمهره انساب العرب، ص ۳۹۰. م.

و چون به مدینه رسیدند، متوجه شدند پیامبر (ص) در سفر خیبر است. سپس رسول خدا (ص) را ملاقات و بیعت کردند و مسلمان شدند و پیامبر فرمود: اشعری‌ها میان مردم چون چنجه‌ی هستند که در آن مشک باشد.

نمایندگان خَضْرَمَوْت^۱

گویند، نمایندگان خَضْرَمَوْت همراه نمایندگان کِنْدَه به حضور پیامبر (ص) آمدند، و ایشان حَمْدَه و مِخْوَس و مِشْرَح و أَبْضَعَه پسران ولِیعَه از پادشاهان منطقه خَضْرَمَوْت بودند و مسلمان شدند. مخوس گفت: ای رسول خدا دعا فرمای تا خداوند لکنت زبان مرا برطرف سازد. پیامبر چنان فرمود و مقداری از درآمد زکات خَضْرَمَوْت را به او اختصاص داد.

همچنین وائل بن حُجْر خَضْرَمِی به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: با کمال میل و رغبت برای مسلمان شدن و هجرت آمده‌ام. و پیامبر (ص) برای او دعا فرمود و دست بر سرش کشید و به شادی آمدن او مردم را به حضور در مسجد فراخواند، و به معاویه بن ابوسفیان دستور فرمود او را منزل دهد. معاویه پیاده حرکت کرد و وائل سوار بود. معاویه به وائل گفت: کفشهایت را بده من بپوشم. گفت: پس از اینکه تو آن را پوشیدی من دیگر نمی‌توانم بپوشم. معاویه گفت: مرا پشت سر خودت سوار کن. گفت: تو از آن طبقه نیستی که پشت سر پادشاهان سوار شوی. گفت: گرما کف پای مرا می‌سوزاند. گفت: در سایه ناقه من راه بیا که همین مقدار هم مایه شرف و فخر تو خواهد بود. و چون خواست به سرزمین خود برگردد پیامبر (ص) برای او این فرمان را صادر فرمود:

این فرمانی از محمد نبی (ص) برای وائل بن حجر مهتر خَضْرَمَوْت است، اکنون که تو مسلمان شدی سرزمینها و حصارهایی که در اختیار تو بوده است همچنان در اختیار خواهد بود و یک‌دهم در آمد تو گرفته خواهد شد و دو نفر عادل آن را تقویم و بر پرداخت آن نظارت خواهند کرد، تا هنگامی که دین پایدار است مقرر می‌شود بر تو ستمی نشود و پیامبر و مؤمنان تو را یاری خواهند داد.

هشام بن محمد که از وابستگان بنی‌هاشم است از ابن ابی عُبَیْدَه که از فرزندان زادگان

۱. خَضْرَمَوْت، نام ناحیه وسیعی است در شرق عدن نزدیک دریا، رکن: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۲. م.

عمار یاسر است، نقل می‌کرد * میخوس بن معد یکرب بن ولبعه با همراهان خود به حضور پیامبر (ص) آمد و چون برگشت، میخوس گرفتار کجی چهره و لرزش اندام شد. تنی چند از ایشان برگشتند و گفتند: ای رسول خدا، این سالار عرب گرفتار کجی چهره و لرزیدن چانه شده است ما را به دارویی راهنمایی کن که معالجه شود، فرمود: سوزنی را با آتش گرم کنید و پلکهای چشمش را برگردانید و با آن داغ کنید ان شاء الله بهبود خواهد یافت و خدای داناست که پس از رفتن از پیش من چه گفته‌اید. گوید چنان کردند و بهبود یافت.

هشام بن محمد از عمرو بن مهاجر کندی نقل می‌کرد * زنی به نام تهنه‌ای دختر کلب که از خاندان بنی نعه و از قبایل حضرت مومت بود، لباسی برای پیامبر (ص) بافت و پسرش کلب بن اسد بن کلب را مأمور کرد تا آن لباس را برای پیامبر (ص) ببرد. پسر آن را به حضور پیامبر (ص) آورد و مسلمان شد و رسول خدا برای او دعا فرمود. مردی از اعقاب او این دو بیت را سروده و ضمن آن به گروهی از قوم خود تعریض زده است:

همانا رسول خدا (ص) بر چهره پدر پدر ما دست کشید و به چهره هیچ‌یک از بنی بحیر دست نکشید، جوانان و پیران ایشان یکسانند و آنان در پستی همچون دندان خر هستند.^۱

و کلب هنگامی که به حضور پیامبر (ص) رسید این ابیات را سرود:

همراه شتری راهوار از سرزمین کویری که شتران آن به من عشق می‌ورزند برای دیدار تو ای بهترین پابرهنگان و کفش‌پوشان آدم، او کویری را که همه جایش غبارآلود است پیمود و در جایی که شتران دیگر از پا درمی‌آیند او سرعت بیشتری داشت، دو ماه تمام او را با ترس راندم و فقط در جستجوی ثواب خداوند بودم، تو پیامبری هستی که خود از تو خبر می‌دادیم و تورات و پیامبران مزده ظهورت را به ما دادند.^۲

وَلَمْ يَسْتَحِ وَجوه نبي نَجِير
فَهُمْ فِي اللّومِ اشنانُ الحَبِيرِ

لَقَدْ مَنَحَ الرَّسولُ اَبا اَبينا
سَبائِهِمْ وَ بَسائِهِمْ سِواءِ

.۱

اَلَيْكَ يا خَبيرَ مَنْ يَحْفى وَ يَسْتَعِيلُ
تَزِدُادُ عَفْواً إِذا ما كَلَّتِ الْاِيلُ
أَرْجُو بِذاكَ ثِوابَ اللهِ يا رَجُلِ
وَ بَسَّرْتنا بِكَ التَّوراةُ وَالرُّسُلُ

مِنْ وَ شَرِّ هِوَتِ تَهْوى بِنِ عَدافِرةِ
تَجِوِبُ بِنِ صَفْصَفِ غُبرا مَنابِلُهُ
سَهْرَبِنا اَعْمَلْنا نِصاً عَلى وَ جَلِ
اَنْتَ الْاَسْبى الَّذى كَنا نُحَبِّرُهُ

.۲

هشام بن محمد از سعید بن حُجْر پسران عبدالجبار بن وائل بن حُجْر خُضْرَمِی، از عُلَقْمَة بن وائل نقل می‌کند که می‌گفته است: * وائل بن حُجْر بن سعد خُضْرَمِی به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت برای او دعا کرد و به چهره‌اش دست کشید و او را امیر قومش قرار داد و برای مردم سخنرانی فرمود و ضمن آن چنین بیان داشت که ای مردم این وائل بن حُجْر است که از حضرموت پیش شما آمده است و با کمال میل به اسلام گرویده است. این جملات را پیامبر (ص) با صدای بلند اعلام کرد و سپس به معاویه فرمود او را با خود ببر و در منطقه حرّه در منزلی منزل بده. معاویه می‌گوید، او را با خود بردم، پاهای من از گرمای زمین می‌سوخت، گفتم: مرا پشت سر خود سوار کن، گفتم: تو از آن طبقه نیستی که پشت سر پادشاهان سوار شوی. گفتم: کفشهایت را بده تا پیوشم، گفتم: نباید به اهل یمن خبر برسد که مردم فرومایه پای در کفش پادشاه کرده‌اند ولی اگر بخواهی نایقه خود را آهسته‌تر می‌رانم و تو در سایه آن حرکت کن.

معاویه می‌گوید: به حضور پیامبر (ص) برگشتم و این گفتار او را گزارش دادم. فرمود: هنوز در او مایه‌یی از مایه‌های جاهلی وجود دارد. گوید، چون وائل خواست برگردد پیامبر (ص) برای او فرمانی صادر فرمود.

نمایندگان آزد عُمان

علی بن محمد قرشی گوید * مردم عُمان^۱ مسلمان شدند و پیامبر (ص) علاء بن خُضْرَمِی را پیش ایشان فرستاد تا شرایع اسلامی را به آنان بیاموزد و زکات اموال ایشان را بگیرد، نمایندگان ایشان که اسد بن یَبْرَح طاحِجی هم همراهشان بود پیش پیامبر آمدند و پس از دیدار با آن حضرت تقاضا کردند مردی را همراهشان بفرستد که امور دینی ایشان را مراقبت کند. مُدْرِک بن خُوط که معروف به مَخْرَبَة عَبْدِی است گفت: ای رسول خدا مرا همراه ایشان بفرست که ایشان را بر من متنی است، در جنگ جنوب^۲ مرا اسیر کردند و بدون دریافت

۱. عمان، نام ساحل شرقی شبه‌جزیره عربستان که کناره اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس است، عمان موطن قبیله بزرگ آزد و مرکز اصلی ظهور دولت یعربی‌هاست که پرتغالی‌ها را در فاصله سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۱۵۰ هجری بیرون راندند، رکت: حواشی نه‌ایة الارب، ج ۱۸، ص ۱۱۴. م.

۲. ظاهراً از جنگهای دوره جاهلی و جنوب نام جایی است ولی در کتب ایام العرب دیده نشد، رکت: حواشی نه‌ایة الارب،

چیزی آزادم ساختند و پیامبر (ص) او را همراه آنان روانه فرمود. بعد از این گروه سلمة بن عباد آزادی همراه گروهی از قوم خود پیش پیامبر (ص) آمد و سؤالی در مورد خداوند و احکامی که پیامبر به انجام آن دعوت می‌کند کرد که پاسخ او را فرمود. او گفت: ای رسول خدا دعا کن که خداوند دل‌های ما را به یکدیگر مهربان و ما را همعقیده و متفق فرماید و پیامبر دعا کرد. سلمه و همراهانش مسلمان شدند.

نمایندگان غافق^۱

گویند، جُلَيْحَةُ بن شَجَّار بن صُحَّار غافقی همراه مردانی از قوم خود به حضور پیامبر (ص) آمد و گفتند: ما سران قوم خود هستیم و مسلمان شده‌ایم و سهم زکات خود را از اموالمان بیرون کرده‌ایم و در محل خود نگهداری می‌کنیم، پیامبر فرمود: آنچه برای دیگر مسلمانان و برعهده ایشان است برای شما هم خواهد بود.

عَوْز بن سُرَّير غافقی گفت: به خدا ایمان آوردیم و از رسول پیروی می‌کنیم.

نمایندگان بارق^۲

گویند، نمایندگان بارق به حضور رسول خدا آمدند و آنان را به اسلام دعوت فرمود و همگی مسلمان شدند و بیعت کردند و پیامبر (ص) برای ایشان این فرمان را صادر فرمود: این نامه‌ی از محمد (ص) رسول خدا برای بارق است، هنگام چرای بهاری و تابستانی کسی حق ندارد بدون اجازه ایشان میوه‌ها را بچینند و یا دام‌های خود را به چرا ببرد، در جنگ‌ها و خشکسالی‌ها هر کس از مسلمانان از سرزمین ایشان بگذرد، سه روز از او پذیرایی شود، و چون میوه‌های آنها رسید، برای رهگذران فقیر این حق محفوظ است که از میوه‌های ریخته شده به اندازه‌ی که سیر شوند، استفاده کنند بدون اینکه از آن چیزی اندوخته کنند. ابو عبیده بن جراح و حذیفه بن یمان گواه این نامه‌اند و نامه را اُبَی بن کعب

ج ۱۸، ص ۱۱۵-م.

۱. غافق، نام پدر طایفه‌ی از طوایف قبیله بزرگ آزد، حضار غافق که نزدیک اندلس است منسوب به ایشان است. -م.

۲. بارق لقب سعد بن عدی پدر یکی از قبایل یمن است. -م.

نوشته است.

نمایندگان دؤس^۱

گویند، چون طَفِیل بن عَمْرُو دؤسی مسلمان شد قوم خود را به اسلام دعوت کرد که مسلمان شدند و با او هفتاد یا هشتاد خانواده به مدینه آمدند که ابوهریره و عبدالله بن اُزَیْهر دوسی هم همراهشان بودند، در آن هنگام رسول خدا (ص) در خیبر بود، آنان هم به خیبر رفتند و آنجا با پیامبر (ص) ملاقات کردند. برای ما نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) از غنایم خیبر به آنها سهمی داده است، آن‌گاه همراه پیامبر (ص) به مدینه آمدند. طفیل بن عمرو گفت: ای رسول خدا میان محل سکونت من و قوم فاصله‌ی نباشد و آنها را در محله حَرّه الدَجَاج^۲ منزل داد. ابوهریره دربارهٔ هجرت خود هنگام بیرون آمدن از سرزمین قوم خود چنین سروده است:

چه شبی دراز و پررنج بود و موجب رهایی از سرزمین کفر شد.^۳

عبدالله بن اُزَیْهر گفت: ای رسول خدا مرا میان قوم مکانت و منزلتی است مرا سالارشان کن. پیامبر (ص) فرمود: ای برادر دوسی اسلام با غربت شروع شد و بهزودی باز هم به غربت خواهد افتاد، هرکس به خدا راست بگوید و با خدا باشد رستگار خواهد بود و هرکس به چیز دیگری متوجه شود نابود خواهد شد، همانا بزرگترین شخص قوم تو از لحاظ پاداش راستگوترین ایشان است و بهزودی حق بر باطل پیروز می‌شود.

نمایندگان ثماله و حُدان^۴

گویند، عبدالله بن عَلس ثمالی و مُسَیله بن هِرّان^۵ حُدانی پس از فتح مکه با گروهی از قوم

۱. دؤس، قبیله‌ی که به نام دؤس بن عدنان بن عبدالله نامگذاری شده و از آزد است. — م.

۲. ظاهراً از محله‌های واقع در حومهٔ مدینه است، در مراجع مورد دسترس دیده نشد. — م.

۳. یا طولها من لیلۃ و عناءها علی انها من بلذة الکفر نجت

۴. نام خاندانی بزرگ از قبیلهٔ آزد، محمد بن یزید میرد از این خاندان است، رک: جمهرة انساب العرب، ص ۳۷۷. — م.

۵. در اصابه ابن عبدالبرّ این کلمه به صورت مسیله بن هاران ثبت شده است. — م.

خود به حضور پیامبر خدا آمدند و مسلمان شدند و بیعت کردند و از سوی قوم خود هم تعهد نمودند. پیامبر (ص) دستور فرمود برای ایشان نامه‌یی که متضمن نصاب اموال آنها برای زکات بود نوشتند. نامه را ثابت بن قیس بن شماس نوشت، سعد بن عباد و محمد بن مسلمه هم شاهد بودند.

نمایندگان اَسْلَم

گویند، عُمَيْرَةُ بن اَفْصَى همراه گروهی از قبیلهٔ اسلم به مدینه آمدند و به پیامبر (ص) گفتند: به خدا و رسولش ایمان آوردیم و راه و روش تو را پیروی می‌کنیم، برای ما در نزد خودت منزلتی قرار بده که عرب فضیلت ما را بشناسد، ما برادران انصاریم و عهده‌دار می‌شویم که در همه حال تو را یاری دهیم. پیامبر فرمود: خداوند قبیلهٔ اسلم را به سلامت دارد و خداوند قبیلهٔ غفار را مورد غفران خود قرار دهد. و دستور فرمود برای قبیلهٔ اسلم و دیگر قبایلی که مسلمان شده‌اند و در سواحل دریا یا دشتهای اطراف سکونت دارند، نامه‌یی نوشته شود و احکام مربوط به نصاب دامها را بنویسند. نامه را ثابت بن قیس بن شماس نوشت و ابو عبیده بن جَرَّاج و عمر بن خطاب شاهد بودند.

نمایندگان جُذام^۱

گویند، رفاعه بن زید بن عُمیر بن معبد جذامی که از خاندان بنی ضُبَیب بود، پیش از جنگ خیبر و در زمان صلح به حضور پیامبر (ص) آمد، برده‌یی تقدیم کرد و مسلمان شد و پیامبر (ص) برای او فرمانی چنین صادر فرمود:

این عهدنامه‌یی است از محمد (ص) رسول خدا به رفاعه بن زید و قوم او و پیروان ایشان، رفاعه باید ایشان را به اسلام دعوت کند، هر کس بپذیرد از حزب خدا خواهد بود و هر آن کس نپذیرد فقط دو ماه در امان خواهد بود. قوم رفاعه دعوت او را پذیرفتند و همگی مسلمان شدند.

۱. از قبایل بزرگ عرب، رکن: جمهرة انساب العرب، ص ۴۲۰. م.

هشام بن محمد از عبدالله بن یزید بن رُوْح بن زُبَاع، از پسر قیس بن نائِل جذامی نقل می‌کند که می‌گفته است: «مردی از خاندان بنی نَفَاثَة از قبیله جَدَام به نام فَرُوَة بن عمرو بن نَافِرَة کسی را پیش رسول خدا فرستاد و ضمن اعلام مسلمانی خود استری سپید هم برای آن حضرت تقدیم کرد، فَرُوَة از طرف رومیها استاندار سرزمینهای عرب مجاور روم بود و محل حکومت او شهر مُعَان و اطراف آن بود. چون خبر اسلام او به رومیها رسید، احضارش کردند و به زندان انداختند، و پس از مدتی بیرون آوردند تاگردنش را بزنند و او این بیت را سرود:

به سران و بزرگان مؤمنان پیام مرا برسان که سراپای وجودم تسلیم فرمان مشیت الهی است.^۱

گردنش را زدند و پیکرش را بر دار کشیدند.

نمایندگان مَهْرَة^۲

علی بن محمد قرشی با اسناد خود گوید: «نمایندگان قبیله مَهْرَة در حالی که مَهْر ی بن اَبِیض سرپرست ایشان بود به حضور پیامبر (ص) آمدند و مسلمان شدند، پیامبر (ص) نسبت به ایشان محبت کرد و چنین فرمانی برای آنان صادر فرمود:

این نامه از محمد رسول خدا (ص) برای مَهْر ی بن اَبِیض و دیگر مسلمانان قبیله مَهْرَة است. هیچ‌کس نباید به ایشان حمله و غارت برد و نباید در مراتع ایشان بدون اجازه دامها را بچرانند، و بر آنهاست که احکام اسلام را برپا دارند و هرکس از مسلمانی بگردد و تغییر آیین دهد همچون کسی است که اعلان جنگ داده باشد، هرکس که ایمان آورد در پناه خدا و رسولش خواهد بود، اموال گم شده باید به صاحب آن مسترد گردد، و چهارپایان را نباید از آشامیدن آب منع کرد، منظور از تَفَث هر گناهی است و مقصود از رفت هر کار زشت و تباهی است.^۳ این نامه را محمد بن مسلمه انصاری نوشت.

۱. أَلْبَغ سِرَاةِ الشُّومَنِینِ بِأَنِّیْ یَلْمُ لِزُبَیِّ أَعْظَمَیْ وَ مُفَامِی

۲. مَهْرَة، قبیله‌یی از قضاعه و به پرورش شتران تندر و معروف بودند. - م.

۳. با توجه به توضیحات و حواشی نه‌ایة‌الآرب ترجمه شد، رک: ج ۱۸، ص ۱۱۷ - م.

هشام بن محمد از معمر بن عمران مہری، از قول پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته‌اند: * مردی از قبیلہٴ مہرہ به نام زُہیر بن قِرَضِم بن عَجیل بن قُبَاث بن قَمُومی بن نفلان عَبدی بن آمري بن مہری بن حیدان بن عمرو بن الحاف بن قُضَاعَة از ناحیہٴ شَحْر^۱ به حضور پیامبر (ص) آمد و رسول خدا با توجه به دوری راه او نسبت به او محبت فراوان کرد و چون خواست برگردد زاد و توشهٴ راه و مرکب به او بخشید و برایش نامہ‌یی نوشته شد کہ آن نامہ تا امروز در دست ایشان است.

نمایندگان حِمْیَر^۲

محمد بن عمر واقدی از عُمَر بن محمد بن صُهبان، از زامل بن عمرو، از شہاب بن عبداللہ خولانی، از قول مردی حِمْیَری کہ خود به حضور رسول خدا رسیدہ بودہ است نقل می‌کند کہ می‌گفته است: * مالک بن مُرارَة رهاوی فرستادہٴ پادشاهان حمیری در ماہ رمضان سال نهم ہجرت به حضور پیامبر (ص) آمد و نامہ‌یی آورد کہ در آن خبر مسلمان شدن ایشان بود. رسول خدا به بلال دستور فرمود او را منزل دہد و گرامی بدارد و پذیرایی کند. و پیامبر (ص) نامہ‌یی برای حارث بن عبدکلال و نُعَیم بن عبدکلال و نُعمان کہ سالار طوایف ذورُعَین و مَغافر و ہَمَدان بودند فرستاد و آن نامہ چنین است:

خدایی را کہ جز او خدایی نیست می‌ستایم، ہنگام بازگشت ما از سرزمین روم فرستادہٴ شما پیش ما آمد، و پیامہای شما را رساند و امور مربوط بہ شما را خبر داد و موضوع مسلمان شدن شما و کشتن مشرکان را بہ اطلاع رساند، خداوند متعال شما را بہ ہدایت خود راہنمایی فرمودہ است، مشروط بر آنکہ نیکوکار باشید و از خدا و رسولش اطاعت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از غنایم سہم خدا و سہم پیامبر و آنچه را او برای خود انتخاب کند پرداخت کنید و زکات را کہ بر مؤمنان واجب شدہ است بپردازید.^۳

۱. شَحْر، منطقہ‌یی در ساحل اقیانوس ہند در یمن. - م.

۲. حِمْیَر، از قبایل بسیار معروف عرب، ابن حزم دربارہٴ این قبیلہ مشروح و مفصل صحبت کردہ است. رک: جہرہٴ انساب العرب، ص ۸-۴۳۲. - م.

۳. ظاہراً در اینجا چند سطر از قلم افتادہ است، این نامہ بہ صورت کامل در نہایۃ الارب، ج ۱۸، ص ۱۱۹ آمدہ

نمایندگان نجران^۱

علی بن محمد قرشی با اسناد خود نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) برای مردم نجران نامه‌یی نوشت و نمایندگان ایشان که چهارده نفر از بزرگان مسیحیان بودند به سوی مدینه حرکت کردند، عبدالمسیح که معروف به عاقب و از قبیله کینده است و ابوالحارث بن علقمة که از قبیله ربیعه است، و برادرش کُرز، و سید و اوس پسران حارث، و زید بن قیس و شیبه و خویلد و خالد و عمرو و عبیدالله از آن چهارده نفر بودند، و سه نفر از ایشان عهده‌دار کارهای مهم مسیحیان بودند. عاقب (عبدالمسیح) که در واقع فرمانده و صاحب رأی ایشان بود و هیچ‌گاه خلاف رأی او رفتار نمی‌کردند، ابوالحارث که اسقف و پیشوای مذهبی و دانشمندشان بود و مدارس آنها را سرپرستی می‌کرد، و سید که سرپرست امور مسافرتها و کوچهای ایشان بود. کرز که برادر ابوالحارث بود، پیش از دیگران حرکت کرد و این آیات را می‌خواند:

در حالی که از لاغری کمربندش می‌جنبید به سوی تو می‌دود، گویی چنین در شکمش اعتراض می‌کند، و دین او مخالف دین مسیحیان است.^۲

او زودتر به حضور پیامبر رسید و دیگران پس از او رسیدند، و در حالی که جامه‌های نقش‌دار گران‌قیمت و حریر یمنی پوشیده بودند، وارد مسجد شدند و به سوی مشرق نماز گزار شدند. پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود آزادشان بگذارید. آنها به حضور پیامبر (ص) آمدند و آن حضرت روی خود را از ایشان برگرداند و صحبت فرمود، عثمان به ایشان گفت: این برخورد پیامبر (ص) به واسطه لباسهای شماست. آن روز برگشتند و فردا صبح در جامعه رهبانان آمدند و سلام دادند. پیامبر (ص) پاسخ داد و ایشان را به اسلام دعوت فرمود، آنها نپذیرفتند. گفتگو و بحث زیادی شد و رسول خدا (ص) برای ایشان قرآن خواند و

است. - م.

۱. نجران، نام شهر و منطقه‌یی میان حجاز و یمن و از سرزمینهای یمن شمرده می‌شود. - م.

۲. الیک تعدُّ و قلنا و ضیئها معترصاً فی بطنها جیئها
مخالفتها دین النصارى دینها

فرمود: در صورتی که مطالب مرا نمی‌پذیرید بیایید مباحله کنیم. ایشان با این قرار برگشتند و فردای آن روز عبدالملک و دو نفر دیگر از خردمندان ایشان نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند: ما از مباحله کردن با تو پشیمان شده‌ایم و با هر شرطی که می‌خواهی با ما صلح کن. پیامبر با ایشان قرارداد صلح نوشت مشروط بر اینکه در هر سال دو هزار حله بدهند. هزار حله در ماه رجب و هزار حله در ماه صفر هر سال، یا معادل آن شمش طلا و نقره پردازند و در صورتی که در ناحیه یمن جنگی درگیرد سی زره و سی نیزه و سی شتر و سی اسب به مسلمانان به صورت عاریه بدهند و در این صورت مسیحیان نجران و وابستگان ایشان در پناه خدا و رسولش و اهل ذمه خواهند بود و جان و آیین و اموال و زمینهای ایشان محفوظ خواهد بود و کلیساهای آنان پابرجا خواهد ماند و هیچ‌یک از اسقفها و راهبان و خدمتگزاران کلیسا تغییر نخواهند کرد. گروهی از مسلمانان گواه بر این عهدنامه بودند از جمله ابوسفیان بن حرب و اقرع بن حابس و مغیره بن شعبه. مسیحیان به سرزمین خود برگشتند پس از اندکی سید و عاقب به مدینه برگشتند و مسلمان شدند و پیامبر (ص) آن دو را در خانه ابویوب انصاری منزل داد.

مردم نجران به انجام عهدنامه‌یی که پیامبر (ص) برای آنها صادر فرموده بود پای‌بند و متعهد بودند و پس از رحلت آن حضرت در روزگار خلافت ابوبکر هم به آن عمل می‌کردند و ابوبکر هم هنگام مرگ خود سفارش‌نامه‌یی در مورد ایشان نوشت. مسیحیان در روزگار عمر بن خطاب مرتکب رباخواری شدند و او آنها را از سرزمینهای خودشان بیرون کرد و در مورد آنها این فرمان را صادر کرد:

این عهدنامه‌یی است که امیرالمؤمنین عمر برای مسیحیان نجران نوشته است، هر کس از ایشان از سرزمین خود کوچ کند در امان خداست و به احترام فرمان رسول خدا (ص) و ابوبکر هیچ‌کس نباید زیانی به ایشان برساند، ایشان در منطقه حکومت هر یک از فرمانداران شام و عراق که بروند و آنجا ساکن شوند یک جریب زمین در عوض زمین نجران در اختیارشان بگذارند و محصول آن زمین از خودشان خواهد بود و هیچ‌کس را بر ایشان سلطه‌یی نیست و نباید غرامتی از ایشان گرفت و لازم است به هر مسلمانی پناهنده شوند یاریشان دهد که ایشان اهل ذمه‌اند، ضمناً پس از استقرار در هر جا تا بیست و چهار ماه از پرداخت جزیه معاف خواهند بود و نباید غیر از محصول زمین در مورد دیگری تکلیف دشواری بر ایشان متوجه سازند و نباید به ایشان ستمی شود یا آنها را به کاری مجبور کرد،

عثمان بن عفان و معیقب بن ابوفاطمه گواه این عهدنامه‌اند.
گوید، گروهی از ایشان به عراق آمدند و در نجرانیه که کنار کوفه است ساکن شدند.^۱

نمایندگان جیشان^۲

محمد بن عمر واقدی از عمرو بن شعیب نقل می‌کرد که می‌گفته است: «ابو وهب جیشانی همراه تنی چند از قوم خود به حضور رسول خدا (ص) آمد و از آن حضرت در مورد شرابهای یمن و شرابی که از عسل ساخته می‌شود و شرابی که از جو می‌گیرند پرسیدند که چگونه است؟ پیامبر (ص) پرسید: آیا پس از نوشیدن آن مست می‌شوید؟ گفتند: اگر زیاد بنوشیم مست می‌شویم. فرمود: آنچه که زیادش موجب مستی گردد، اندک آن هم حرام است. همچنین پرسیدند: اگر مردی شراب سازد و به کارگران خود بیاشامند چگونه است؟ فرمود: هر مست‌کننده‌ی حرام است.

نمایندۀ درندگان

محمد بن عمر واقدی از قول شعیب بن عباده، از مُطَلِّب بن عبدالله بن حَنْطَبْ نقل می‌کرد که می‌گفته است: «روزی پیامبر با اصحاب خود در مدینه نشسته بود، گرگی آمد برابر آن حضرت ایستاد و زوزه کشید. پیامبر فرمود: این نمایندۀ درندگان است که پیش شما آمده است اگر می‌خواهید چیزی برای او معین کنید و او از آن تجاوز نخواهد کرد و اگر می‌خواهید به حال خودش بگذارید ولی آنچه شکار کند روزیش خواهد بود. اصحاب گفتند راضی نمی‌شویم که جیره مشخصی برایش تعیین کنیم. پیامبر (ص) با انگشتان خود به آن اشاره کرد و گرگ با شتاب گریخت و رفت.

۱. موضوع آمدن نمایندگان نجران در نهابة الارب نویری به تفصیل آمده است، رک: ج ۱۸، ص ۱۳۸-۱۲۱ و نیز، ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۳، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ص ۶۳-م.
۲. نام یکی از ییلاقهای یمن است، رک: معجم البلدان، ج ۳، چاپ مصر، ص ۱۹۲-م.

صفات رسول خدا (ص) در تورات و انجیل

مَعْن بن عیسی از معاویة بن صالح، از ابو فَرْوَة، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: * از کعب الاحبار^۱ پرسیدم صفات و نشانیهای رسول خدا (ص) را در تورات چگونه دیده ای؟ گفت: این چنین، محمد بن عبدالله که مولدش مکه و محل هجرت او طابَة^۲ و منطقه حکومتش شام خواهد بود، دشنام دهنده و در کوچه و بازار جنجال انگیز نیست، او بدی را با بدی پاداش نمی دهد بلکه می بخشد و گذشت می کند.

عمرو بن عاصم کِلابی از هَمَام بن یحیی، از عاصم، از ابوصالح نقل می کند که کعب الاحبار می گفته است: * صفات پیامبر (ص) در تورات چنین است: محمد (ص) بنده برگزیده من است، تندخو و خشن و هیاهوکننده در کوچه و بازار نیست، بدی را با بدی مکافات نمی کند بلکه می بخشد و گذشت می کند زادگاهش مکه محل هجرتش مدینه و منطقه حکومتش شام خواهد بود.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عاصم، از ابوالضحی، از ابو عبدالله جَدَلی، از کعب نقل می کند که می گفته است: * نشانیهای پیامبر (ص) را در تورات چنین می خواندیم: محمد (ص) پیامبر برگزیده که تندخو و خشن و هیاهوکننده در کوچه و بازار نیست و بدی را با بدی مکافات نمی کند بلکه می بخشد و گذشت می کند.

مَعْن بن عیسی از هشام بن سعد، از زید بن اسلم نقل می کند که می گفته است به ما خبر

۱. کَعْبُ الاحبار، کعب بن مایع بن ذی هجن حمیری، از بزرگان علمای یهود که در زمان خلافت ابوبکر مسلمان شد و بعد به شام کوچید و در سال ۳۲ هجری در بکصد و چهار سالگی درگذشت، رک: زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۸۵ - م.
۲. طابَة، و طیبَة از نامهای مدینه است. - م.

رسیده است عبدالله بن سلام^۱ می گفته است: * صفات رسول خدا در تورات چنین است: ای پیامبر ما تو را گواه مژده دهنده و بیم دهنده و پناه برای امی ها - امتها، اهالی مکه - قرار داده ایم و بدین منظور تو را فرستاده ایم، این بنده ما تندخو و خشن نیست و در بازارها هیاو نمی کند بدی را با بدی مکافات نمی کند بلکه می بخشد و در می گذرد و او را قبض روح نمی کنم تا هنگامی که ملت های کثر را راست کند تا لا اله الا الله بگویند و به وسیله او چشم های کوری بینا و گوش های کری شنوا و دل های بسته بی گشاده شود. چون این سخن برای کعب الاحبار نقل شد، گفت: عبدالله بن سلام راست گفته است و در زبان عبری صفت با موصوف مطابقت می کند و چنین است چشم های کوران و گوش های کران و دل های بی خبران.

یزید بن هارون از جریر بن حازم، از قول کسی که از زهری شنیده بود، نقل می کرد: «مردی یهودی می گفته است من تمام صفات رسول خدا (ص) را که در تورات آمده است در آن حضرت مشاهده کرده بودم غیر از حلم او را که آن را هم چنین آزمودم، سی دینار وام به آن حضرت دادم و یک روز باقی مانده از مهلت به حضورش رفتم و گفتم: ای محمد (ص) طلبم را بپرداز و شما خاندان بنی عبدالمطلب وام های خود را دیر می پردازید. عمر گفت: ای یهودی ناپاک اگر در محضر رسول خدا نبودی، سرت را جدا می کردم. پیامبر (ص) خطاب به عمر فرمود: ای ابو حفص خداوند تو را پیامرزد حق بر این بود که به من می گفתי تا وام خودم را پرداخت کنم و بهتر این بود که او را برای دریافت حق خودش یاری می کردی نه اینکه چنین سخن بگویی. مرد یهودی می گوید: این نابخردی من در او فقط حلم و بردباری را افزود. سپس فرمود: ای مرد یهودی فردا موعد پرداخت طلب تو است و به عمر فرمود او را با خود به فلان نخلستان ببر که از روز اول میوه های آن را خواسته و پسندیده بود و اگر پسندید از محصول آن این مقدار خرما به او بده و چند من هم افزون به او بپرداز که کفاره ناسزایی باشد که به او گفתי و اگر نپسندید از فلان نخلستان پرداخت کن. عمر مرا به آن نخلستان برد و آن مقدار که رسول خدا دستور فرموده بود پرداخت کرد.

گوید، چون مردی یهودی خرما ی خود را گرفت گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد (ص) رسول اوست، ای عمر آنچه که امروز دیدی از من سرزد

۱. عبدالله بن سلام، از یهودیان مدینه که هنگام آمدن رسول خدا (ص) به آن شهر مسلمان شد، و در سال ۴۳ هجرت در همان شهر درگذشت، رکن: همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۲۳. م.

برای این بود که من تمام صفات رسول خدا را که در تورات آمده است در او دیدم غیر از مرتبه حلم که امروز آن را آزمودم و فهمیدم حلم او هم مطابق است با آنچه که در تورات ذکر شده است و من تو را گواه می‌گیرم که این خرما و نیمی از اموال دیگرم حق مسلمانان فقیر است و باید به آنها پرداخت شود. عمر می‌گوید، گفتم: برای برخی از فقرای مسلمانان، گفت: آری. گوید، خاندان این یهودی همگی غیر از پیرمردی که حدود صد سال داشت مسلمان شدند و آن پیرمرد با کفر مرد.

یزید بن هارون و هاشم بن قاسم هر دو از عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون، و موسی بن داود و شریح بن نعمان هر دو از فلیح بن سلیمان نقل می‌کردند که عبدالعزیز و فلیح از قول هلال از عطاء بن یسار نقل می‌کردند: از عبدالله بن عمرو بن عاص در مورد صفات رسول خدا در تورات پرسیده‌اند و او گفته است: آری به خدا سوگند پیامبر (ص) در تورات با همان صفات معرفی شده که در قرآن بیان شده است آنجا که می‌فرماید: «ای پیامبر ما تو را گواه و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم»^۱، و این آیه در تورات چنین است:

ای پیامبر ما تو را فرستادیم گواه و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده و پناهگاه برای امی‌ها، تو بنده و فرستاده منی و تو را متوکل نامیدم، تندخو و خشن و هیاهوکننده در بازار نیست، بدی را با بدی مکافات نمی‌دهد بلکه می‌بخشد و درمی‌گذرد و او را قبض روح نخواهم کرد تا آنکه ملت‌های کثر را با او راست گردانم تا اینکه لا اله الا الله بگویند و چشم‌های کور به وسیله او بینا و گوش‌های کور شنوا و دل‌های ناآگاه آگاه گردد و همگی لا اله الا الله گویان شوند.

در دنباله حدیثی که فلیح نقل کرده آمده است که عطاء بن یسار می‌گفته است، بعد هم کعب الاحبار را دیدم و از او پرسیدم او هم همچنان گفت، جز اینکه الفاظ کور و کر و ناآگاه را با صیغه جمع دیگری نقل کرد.

معن بن عیسی از معاویه بن صالح، از بحیر، از خالد بن معدان، از کثیر بن مرّة نقل می‌کند که می‌گفته است: خداوند فرموده است - منظور در تورات و انجیل است - پیامبری برای شما خواهد آمد که زبون و تنبل نیست، چشمانی را که بسته بوده است خواهد گشود و گوش‌هایی را که کور بوده است شنوا خواهد کرد و دل‌های ناآگاه را خواهد شکافت و آیین کثری را راست خواهد کرد تا آنکه لا اله الا الله گفته شود.

۱. بخشی از آیه ۴۴، سوره سی و سوم - احزاب - م.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتاده نقل می‌کند که می‌گفته است: * به ما خبر رسیده که اوصاف پیامبر (ص) در یکی از کتابهای آسمانی چنین نقل شده است: محمد (ص) رسول خداست، تندخو و خشن نیست و در بازارها هیاهو نمی‌کند، بدی را با بدی مکافات نمی‌کند بلکه عفو و گذشت می‌کند و امت او در همه حال بسیار حمّد کننده‌اند.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابویحیی، از مجاهد، از ابن عباس در تفسیر این آیه «از اهل ذکر سؤال کنید»^۱ نقل می‌کند که می‌گفته است: * منظور این است مشرکان قریش از اهل کتاب پیرسند تا بدانند که محمد (ص) در تورات و انجیل به پیامبری وصف شده است. عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتاده در تفسیر این آیه «همانا کسانی که پوشیده می‌دارند آنچه از دلایل و رهنمودها را که فرو فرستاده‌ایم... و لعنت می‌کنندشان لعنت کنندگان»^۲ نقل می‌کند: * منظور یهودیان است زیرا با آنکه نام و صفات رسول خدا (ص) را در تورات و انجیل دیدند آن را کتمان کردند و منظور از لعنت کنندگان فرشتگان و بندگان مؤمن است.

فَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ از یونس به ابواسحاق، از عیزار بن حُرَیْث، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) در انجیل چنین توصیف شده است: درشت سخن و تندخو نیست و در بازارها هیاهو نمی‌کند و بدی را با بدی پاداش نمی‌دهد بلکه عفو می‌کند و درمی‌گذرد.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک مدنی، از موسی بن یعقوب زَمْعی، از سَهْل غلام عُتْبِیَّة که مسیحی و از مردم مریس^۳ بوده و به واسطه یتیمی در خانه عمویش زندگی می‌کرده و انجیل می‌خوانده است نقل می‌کند که می‌گفته است: * کتاب مقدس عموی خود را برداشتم و شروع به خواندن کردم به صفحه‌یی رسیدم که خواندن آن مشکل می‌نمود دست کشیدم و دقت کردم دیدم بر آن ورقه روکش نهاده‌اند آن را گشودم و دیدم اوصاف محمد (ص) در آن صفحه آمده است و چنین بود:

۱. بخشی از آیه ۴۳، سوره شانزدهم - نمل - م.

۲. آیه ۱۵۴، سوره دوم - بقره - و برای اطلاع بیشتر در هر دو مورد مراجعه کنید به شیخ طوسی، تفسیر بیان، ج ۶، ص ۳۸۴ و ج ۲، ص ۴۶ - م.

۳. مریس، در مناطبی که در دسترس این بنده بود به این صورت دیده نشد، مریس نام جایی نزدیک مدینه و مریسه نام جایی در سودان است، رکت: معجم البلدان، ج ۸، ص ۴۰ و ۲۳ - م.

نه کوتاه قامت است و نه کشیده قامت، سپیدگون و دارای دو گیسوی بافته است، میان شانه هایش مهر نبوت است، غالباً به هنگام نشستن زانو در بغل می گیرد، صدقه نمی پذیرد، بر خر و شتر سوار می شود و بز و میش را می دوشد و پیراهن وصله دار می پوشد و هر کس که چنین کند از کبر به دور است و او چنین است و از فرزندان اسماعیل و نامش احمد است. سهل می گوید، چون همین مقدار را خواندم عمویم سر رسید و چون آن ورقه را دید مرا زد و گفت: تو را چه کار با گشودن و خواندن این ورقه؟ گفتم: در این ورقه صفات احمد (ص) پیامبر آمده است. گفت: او هنوز مبعوث نشده است.

اندر چگونگی اخلاق رسول خدا (ص)

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از یونس، از حسن نقل می کند: * از عایشه در مورد چگونگی اخلاق رسول خدا (ص) پرسیدم گفت: اخلاق آن حضرت همان قرآن بود - کاملاً منطبق بر احکام اخلاقی قرآن بود.

فضل بن دُکَین از قیس بن سلیمان عَنَبَری، از قول مردی، از مسروق بن أجدع نقل می کند: * پیش عایشه رفتم و گفتم درباره اخلاق رسول خدا برای من حدیث کن. گوید، عایشه گفت: مگر تو مرد عربی نیستی که قرآن می خوانی؟ گفتم: چرا. گفت: اخلاق رسول خدا همان قرآن بود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابو عروبة، از قتادة، از زُرارة بن أوفی، از سعد بن هشام نقل می کند که می گفته است: * به عایشه گفتم: درباره اخلاق رسول خدا برای من توضیح بده، گفت: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا. گفت: اخلاق رسول خدا همان اخلاق قرآنی بود. قتاده در دنباله این حدیث می گوید: قرآن پسندیده ترین اخلاق مردم را بیان کرده است.

خالد بن خدّاش از حَمّاد بن زید، از مُعلی بن زیاد، از حسن نقل می کرد که می گفته است: * گروهی از اصحاب پیامبر (ص) جمع شدند و گفتند چه خوب است کسی پیش همسران رسول خدا (ص) بفرستیم و از چگونگی اعمال آن حضرت در خانه اش سؤال کنیم و از رفتار آن حضرت پیروی کنیم، و پیش همه همسران پیامبر فرستادند. فرستاده از همه آنان یک پاسخ آورد و آن این بود که شما از اخلاق و رفتار پیامبرتان سؤال کرده اید،

اخلاق او همان اخلاق قرآنی بود و پیامبر (ص) شبها نماز شب می‌گزارد و می‌خواید، روزه می‌گرفت و روزه می‌گشود و با زنان خود گرد می‌آمد.

عنان بن مسلم از عبدالوارث بن سعید، از ابوالتیاح، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) نیکو خلق‌ترین مردم بود.

یزید بن هارون و اسحاق بن یوسف ازرق هر دو از زکریاء، از ابواسحاق، از ابو عبدالله جدلی نقل می‌کند که می‌گفته است: * از عایشه پرسیدم اخلاق پیامبر (ص) در خانه چگونه بود؟ گفت: از همه مردم نیک خلق‌تر بود نه دشنام می‌داد و نه یاوه گو بود و نه در کوچه و بازار اهل هیا هو، بدی را با بدی پاداش نمی‌داد بلکه عفو می‌فرمود و گذشت می‌کرد.

عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید طنافیسی هر دو از اعمش، از شقیق، از مسروق، از عبدالله بن عمر نقل می‌کردند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) دشنام‌دهنده و یاوه گو نبود. عبدالله بن یزید مقرئ از لیث بن سعد، از ابو عثمان ولید بن ابوالولید، از سلیمان بن خارجه بن زید بن ثابت نقل می‌کرد: * تنی چند پیش زید بن ثابت رفتند و گفتند: درباره اخلاق رسول خدا برای ما سخن بگو. گفت: چه برای شما بگویم، من همسایه‌اش بودم هرگاه بر او وحی نازل می‌شد پیام می‌داد به حضورش می‌رفتم و می‌نوشتم، اگر ما درباره دنیا صحبت می‌کردیم او هم با ما هم صحبت می‌شد و چون به یاد غذا و خوراک می‌افتادیم او هم با ما هم عقیده بود، آیا برای همه این موارد برایتان بگویم؟

یعلی بن عبید طنافیسی^۱ و عبدالله بن نمیر همدانی هر دو از حارثه بن ابوالرجال، از عمره نقل می‌کردند که: * از عایشه پرسیده است پیامبر (ص) هنگامی که در خانه بود چگونه بود و عایشه گفته است ملایم‌تر و گرمی‌ترین مردم بود، او هم مردی چون مردان شما بود با این تفاوت که همواره لبخند بر لب داشت.

وهب بن جریر بن حازم و عنان بن مسلم و عمرو بن هیشم می‌گفتند شعبه از حکم، از ابراهیم، از اسود نقل می‌کرد که: * به عایشه گفته است پیامبر (ص) در خانه‌اش چگونه رفتار می‌کرد؟ و عایشه گفته است که کارهای خانواده خود را روبراه می‌کرد و به هنگام نماز بیرون می‌شد و نماز می‌گزارد.

۱. طنافیس، جمع طنفة به معنی بوریاء و حصیر است، برخی آن را معرب دانسته‌اند، لابد این اشخاص دارای این شغل بوده‌اند. - م.

مؤمل بن اسماعیل از سفیان، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کرد: * از عایشه پرسیدند پیامبر (ص) در خانه چه کار می‌کرد؟ گفت: کارهایی که هر یک از شما انجام می‌دهید، جامه‌اش را وصله می‌کرد و کفش خود را پینه می‌دوخت.

عفان بن مسلم از مهدی بن میمون و عمرو بن عاصم از همام بن یحیی و هردو از هشام بن عروه، از قول پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: * به عایشه گفتم پیامبر (ص) در خانه‌اش چه می‌کرد؟ گفت: جامه‌اش را می‌دوخت و کفش خود را پینه می‌کرد و همان کارهایی را می‌کرد که دیگر مردان در خانه انجام می‌دهند.

هشام بن قاسم کلایی از شعبه، از حکم، از ابراهیم، از اسود نقل می‌کند که می‌گفته است: * از عایشه پرسیدم پیامبر (ص) در خانه چه می‌کرد؟ گفت: کارهای خانه را انجام می‌داد و چون هنگام نماز فرامی‌رسید به نماز می‌رفت و چه بسا که در کارهای خانه کمک می‌فرمود.

احمد بن حجاج خراسانی از عبدالله بن مبارک، از حجاج بن فرافضه، از عقیل، از ابن شهاب نقل می‌کند که عایشه می‌گفته است: * پیامبر (ص) کارهای خانه را انجام می‌داد و بیشترین کاری که می‌کرد دوخت و دوز بود.

عبدالله بن نمیر همدانی از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کرد: * هرگاه پیامبر (ص) در انجام دو کار مخیر می‌شد، همیشه کاری را که آسان‌تر و ساده‌تر بود برمی‌گزید.

معن بن عیسی اشجعی و موسی بن داود از مالک بن انس، از ابن شهاب، از عروه بن زبیر، از عایشه نقل می‌کردند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) هرگاه میان دو کار مخیر می‌شد کاری را برمی‌گزید که آسان و ساده‌تر بود مشروط بر اینکه گناه نباشد و اگر کاری حرام و گناه بود از همه مردم بیشتر از آن اجتناب می‌فرمود، و پیامبر (ص) هیچ‌گاه در کارهای مربوط به خود انتقام‌جویی نمی‌کرد مگر آنکه حرمت الهی خدشه‌دار می‌شد که در آن صورت به پاس حفظ حرمت الهی انتقام می‌گرفت.

محمد بن مُصعب قرقسانی از اوزاعی، از زهری، از عروه، از عایشه نقل می‌کرد: * چون رسول خدا در انجام دو کار مخیر می‌شد، آن را که آسان‌تر بود برمی‌گزید.

عفان بن مسلم و سعید بن سلیمان از حماد بن زید، از معمر بن راشد و نعمان از زهری، از عروه، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) هیچ‌گاه مسلمانی را

لعنت نفرمود و هیچ‌گاه در امور شخصی خود از کسی انتقام‌جویی نکرد مگر در مواردی که حرمت الهی دریده می‌شد و هرگز به دست خود کسی را نزد مگر در جهاد و جنگ در راه خدا و آنچه از او می‌خواستند در صورتی که حرام نبود آن را برمی‌آورد ولی در مورد کارهای حرام از همه بیشتر اجتناب می‌فرمود و هرگاه میان دو کار مخیر می‌شد آن را برمی‌گزید که آسان‌تر بود و هنگامی که جبرئیل را تازه دیده بود در انجام کارهای خیر از نسیم وزان هم بخشنده‌تر و راحت‌رسان‌تر بود.

وَ کِیَع بن جَرَّاح از هشام بن عُرْوَة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) هرگز خدمتکار یا زنی را نزده است و هرگز جز در راه خدا و جهاد کسی را به دست خود نزده است و هرگاه میان انجام دو کار مخیر می‌شد دوست می‌داشت آسان‌تر را برگزیند مشروط بر اینکه گناه نباشد و اگر گناه بود از همه بیشتر اجتناب می‌فرمود و در امور مربوط به خود هیچ‌گاه انتقام نمی‌کشید مگر آنکه حرمت الهی مخدوش شود که در آن صورت برای حفظ حرمت الهی انتقام می‌گرفت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌اَویس مَدَنی هم از سلیمان بن بلال، از ابن ابی‌عتیق، از موسی بن عَقبه، از ابن شهاب از عُرْوَة، از عایشه نظیر روایت قبلی را آورده است. یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از علی بن الحسین (ع) نقل می‌کرد که می‌فرموده است: «پیامبر (ص) هرگز زنی و خدمتکاری را نزده است و به دست خود هیچ ضربه‌یی جز در جنگ و جهاد در راه خدا وارد نفرموده است.

ابوداود سلیمان طیالسی و هاشم بن قاسم هر دو از شُعبه، از قتاده نقل می‌کردند که می‌گفته است شنیدم عبدالله بن ابوعتبه از ابوسعید خُدَری نقل می‌کرد که می‌گفته است: «رسول خدا از دوشیزگان شرمگین‌تر بود و اگر چیزی را خوش نمی‌داشت فقط از وضع چهره‌اش می‌فهمیدیم که خوش نمی‌دارد.

فضل بن دُکین و موسی بن داود و هشام بن سعید بزاز از محمد بن محمد بن مُسلم طائفی، از ابن ابونُجیح، از موسی، از عبدالله بن عُبَید بن عُمَیر نقل می‌کردند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) از کلیهٔ اموری که برای آنها در شرع حدّ معین نشده بود عفو و گذشت می‌فرمود.

فضل بن دکین از ابن عیینة و محمد بن عبدالله اسدی و محمد بن کثیر عبدی از سفیان

ثوری و خالد بن مخلد بَجَلِی از منکدر بن محمد و احمد بن محمد ازرقی مکی از مسلم بن خالد که معروف به زنجی است و زیاد بن سعد همگی از محمد بن منکدر نقل می‌کردند که جابر بن عبدالله می‌گفته است: * هیچ‌گاه از پیامبر (ص) چیزی خواسته نشد که بگوید نه.

فضل بن دُکَیْن از ابوالعلاء خفاف، و خالد بن طَهْمَان از مِئْهَال بن عمرو، از محمد بن حَنْفِیَّه نقل می‌کردند: * پیامبر (ص) هیچ‌گاه در مورد تقاضاها کلمه نه به زبان نمی‌آورد، چون چیزی از آن حضرت می‌خواستند اگر قصد انجام آن را داشت می‌فرمود آری و اگر نمی‌خواست آن کار را انجام دهد سکوت می‌فرمود، و این حالت او را همه می‌دانستند.

سلیمان بن داود هاشمی و موسی بن داود ضَبّی هر دو از ابراهیم بن سعد زهری، از ابن‌شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُبَیْه، از ابن‌عباس نقل می‌کردند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) در امور خیر بخشنده‌ترین مردم بود و در ماه رمضان که جبرئیل به دیدارش می‌آمد بخشنده‌تر می‌شد و جبرئیل در ماه رمضان همه شب به دیدار آن حضرت می‌آمد و در شب آخر رمضان پیامبر (ص) همه قرآن را که بر او نازل شده بود، به جبرئیل عرضه می‌داشت، و هنگامی که جبرئیل به دیدار رسول خدا می‌آمد، آن حضرت از نسیم هم بخشنده‌تر می‌شد.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی بصری و موسی بن داود، از فَلَیْح بن سلیمان، از هلال بن ابومِیْمُونَه و ابن ابوهلال بن علی از انس بن مالک نقل می‌کردند که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) دشنام‌دهنده و ناسزاگوینده و لعن‌کننده نبود و اگر نسبت به کسی از ما می‌خواست عتاب فرماید، می‌گفت: مگر پیشانی او خاک آلوده است؟

محمد بن عبدالله اسدی از کثیر بن زید، از زیاد بن ابوزیاد خدمتکار عیاش بن ابوریعہ نقل می‌کرد: * رسول خدا (ص) دو کار را شخصاً انجام می‌داد و به هیچ‌کس واگذار نمی‌فرمود، یکی فراهم ساختن آب و وسایل وضوی خود مخصوصاً برای نماز شب و دیگر پرداخت صدقه به مستمندان که شخصاً بر می‌خواست و عطا می‌فرمود.

عتاب بن زیاد خراسانی از ابن‌مبارک، از حسن بن صالح، از منصور، از ابراهیم نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) هیچ‌گاه از قضای حاجت بر نمی‌گشت مگر اینکه تجدید وضو می‌کرد.

سعید بن منصور از عبدالعزیز بن محمد، از عبیدالله بن عمر، از محمد بن ابراهیم، از زینب دختر جَحْش همسر رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که می‌گفته است: * پیامبر (ص)

خوش می داشت که از آب کاسه زرد رنگ و مسی من که مخصوص حنا بستن من بود وضو بگیرد.

ابوالعلاء حسن بن سوار خراسانی از لیث بن سعد، از معاویه بن صالح، از ابو حمزه، از عایشه نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) هرگاه میان انجام دو کار مخیر می شد آن را که آسان تر بود برمیگزید و هرگز برای خود از کسی انتقام نگرفت مگر آنکه حرمت الهی دریده می شد که در آن هنگام انتقام می گرفت، و هرگز ندیدم که رسول خدا پرداخت صدقات شخصی خود را به کس دیگری واگذارد بلکه شخصاً در دست مستمند می نهاد، و ندیدم که پیامبر (ص) کارهای مربوط به وضوی خود را به دیگری واگذار فرماید بلکه شخصاً فراهم می فرمود و برای نماز شب هم این کار را خود انجام می داد.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم نقل می کرد: * پیامبر (ص) سوار بر خر می شد و دعوت بردگان را می پذیرفت.

بکر بن عبدالرحمن قاضی اهل کوفه از عیسی بن مختار، از محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی، از ابو عبدالله مسلم، از انس بن مالک نقل می کرد: * پیامبر (ص) دعوت بردگان را می پذیرفت.

همین راوی، این سخن را با اسناد خود از جابر بن عبدالله هم نقل می کند.

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی از اسرائیل، از مسلم بن کیسان، از انس نقل می کند: * پیامبر (ص) بر خر سوار می شد و کسی را هم پشت سر خویش سوار می کرد و دعوت بردگان را می پذیرفت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس مدنی از سلیمان بن بلال، از ابن عجلان، از حمزة بن عبدالله بن عتبة نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) دارای خصال پسندیده‌ی بود که آن خصال در پادشاهان و ستمگران نمی تواند باشد، هرکس اگر چه برده‌ی سرخ یا سیاه پوست بود، او را دعوت می کرد دعوتش را می پذیرفت، چه بسا اگر خرمایی را می دید که روی زمین افتاده است برمی داشت و به دهان می گذاشت، البته در این مورد گاه می ترسید که مبادا از خرماهای صدقه باشد، و بر خر برهنه بدون پالان سوار می شد.

محمد بن ربیعة کلابی از مسلم خدمتگزار شعبی، از شعبی نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) دعوت بردگان را می پذیرفت.

ابوغسان مالک بن اسماعیل از حسن بن صالح، از مسلم، از انس بن مالک نقل

می‌کند: * پیامبر (ص) دعوت بردگان را می‌پذیرفت.

هاشم بن قاسم از شعبه، از مُسلم اعور نقل می‌کند که از انس بن مالک شنیدم که می‌گفته است: * پیامبر (ص) از بیماران عیادت می‌فرمود و در تشییع جنازه‌ها حاضر می‌شد، بر خر سوار می‌شد، و دعوت بردگان را می‌پذیرفت و من روز خیبر آن حضرت را سوار خری دیدم که افسارش از لیف خرما بود.

عُمَر بن حَبِیب عَدَوِیّ از شُعْبَة بن حَجَّاج، از حَبِیب بن ابوثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) روی زمین می‌نشست و روی زمین غذا می‌خورد و دعوت بردگان را می‌پذیرفت، و می‌فرمود اگر مرا برای استخوان شانه و سردستی دعوت کنند می‌پذیرم و اگر پاچه بزی به من هدیه دهند قبول می‌کنم، و بز و میش خود را شخصاً می‌دوشید.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از مَعْمَر، از یحیی بن ابوکثیر نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) می‌فرمود من همان‌طور غذا می‌خورم که برده غذا می‌خورد و همان‌طور می‌نشینم که برده می‌نشیند که من بنده‌یی از بندگان خدایم. گوید، پیامبر (ص) روی دو پای خود می‌نشست - ظاهراً منظور دو زانو نشستن است.

عُفان بن مسلم از حَمَّاد بن سَلَمَة، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * گروهی از اصحاب پیامبر (ص) در مورد کیفیت اعمال رسول خدا (ص) در خانه از همسران آن حضرت سؤال کردند و پس از اطلاع برخی گفتند زن نخواهیم گرفت، برخی گفتند گوشت نخواهیم خورد و روزه نمی‌گشاییم، پیامبر (ص) نخست خدای را ستایش و نیایش کرد و سپس فرمود: چرا برخی از مردم چنین و چنان گفته‌اند، من نماز می‌گزارم، می‌خوابم، روزه می‌گیرم و روزه می‌گشایم و با زنان ازدواج می‌کنم و هرکس از سنتهای من رو برگرداند از من نیست.

سعید بن منصور از ابو عَوَانَة، از عَطَاء بن سَائِب، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس نقل می‌کرد: * بهترین این امت آن کسی است که از همه بیشتر زن داشته باشد.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از سفیان، از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفته است: * چون خداوند متعال محمد (ص) را به پیامبری برانگیخت، فرمود: این پیامبر و برگزیده من است به او انس بگیرد و راه و روش او را پیروی کنید، او را دربانی نیست که درها را ببندد و نه پرده‌داری که مانع ورود شود، برای او دیگ و دیگدان زده نمی‌شود، نه در چاشت و نه در شام، بر زمین می‌نشیند و خوراک خود را روی زمین

می خورد و لباس خشن می پوشد و بر خر سوار می شود و کسی را هم پشت سر خود سوار می کند، انگشتانش را پس از خوردن غذا می لیسد - به وسیله انگشتان خود غذا می خورد - ، همین راوی می گوید، پیامبر (ص) می فرمود: هر کس از سنت من روی گرداند از من نیست.

عنان بن مسلم از قیس بن ربیع، از یسماک بن حَرَب نقل می کند: * به جابر بن سَمْرَة گفتم: آیا با رسول خدا (ص) همنشین بوده ای؟ گفت: آری و پیامبر غالباً سکوت می فرمود و یارانش گاهی شعر می خواندند و اموری از دوره جاهلی را یاد می کردند و می خندیدند و رسول خدا (ص) لبخند می زد.

سعید بن سلیمان هم از قول شَرِیک، از یسماک، از جابر بن سَمْرَة نقل می کرد که می گفت: * بیش از صد مرتبه با رسول خدا (ص) نشسته ام، اصحاب گاهی در مسجد شعر می خواندند و اموری از دوره جاهلی را بیان می کردند و گاهی رسول خدا (ص) لبخند می زد، محمد بن معاویه نیشابوری از ابن لَهِیَعَة، از عُبَیدالله بن مُغِیْرَة، از عبدالله بن حارث بن جَزْء زُبَیدی نقل می کرد که می گفته است: * من هیچ کس را ندیده ام که به اندازه پیامبر (ص) لبخند بر لب داشته باشد.

یزید بن هارون از مِسْعَرَة، از عبدالملک بن عمیر، از ابن عُمَر نقل می کرد که می گفته است: * هیچ کس را بخشنده تر و گرمی تر و شجاع تر و رخشنده تر از رسول خدا (ص) ندیده ام.

عنان بن مُسلم و سعید بن منصور از قول حَمَّاد بن زید، از ثابت بنابی، از انس بن مالک نقل می کردند که می گفته است: * رسول خدا (ص) شجاع تر و زیباتر و بخشنده تر مردم بود. گوید، شبی مردم مدینه صدایی شنیدند و ترسیدند، پیامبر (ص) پیش از مردم به طرف صدا رفته بود و هنگامی که مردم حرکت کردند پیامبر (ص) که برمی گشت آنان را دید و فرمود: نترسید. گوید، پیامبر (ص) سوار بر اسب برهنه ابوظلحة بود و شمشیر بر دوش داشت و به مردم می فرمود: نترسید. و رسول خدا (ص) فرمود: این اسب مانند دریا بود - کنایه از سرعت و خروش اسب است.

عنان بن مُسلم از حَمَّاد بن سلمة، از حُمَید، از بکر بن عبدالله نقل می کند: * پیامبر (ص) سوار بر اسبی شد و آن را به تاخت و تاز درآورد و فرمود: آن را همچون دریا دیدیم.

بیان نیروی جنسی رسول خدا (ص)

عبیدالله بن موسی از اسامه بن زید، از صفوان بن سلیم نقل می‌کند: رسول خدا (ص) می‌فرموده است جبرئیل برای من دیگ غذایی آورد که از آن خوردم و نیروی چهل مرد در جماع به من عطا شد.

ابوغسان مالک بن اسماعیل از اسرائیل، از لیث، از مجاهد نقل می‌کند: به پیامبر (ص) نیروی جنسی چهل مرد عطا شده بود و به هر مردی از اهل بهشت نیروی جنسی هشتاد مرد عطا می‌شود.

محمد بن عبدالله اسدی و قَبِيضَةُ بن عُقْبَةَ از سفیان، از معمر، از ابن طاوس، از طاوس نقل می‌کردند که می‌گفته است: رسول خدا نیروی چهل مرد در جماع عطا شده است. محمد بن زَبِيْعَةَ کِلَابِي از ابوالحسن عَسْقَلَانِي، از ابوجعفر محمد بن رُكَّانَه، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: با پیامبر (ص) کشتی گرفته و رسول خدا او را به زمین زده است و همو می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: فرق ظاهری ما با مشرکان این است که عمامه روی شب کلاه می‌بندیم.

بیان دادخواهی رسول خدا (ص) از خویشتن

سفیان بن عُيَيْنَةَ از عمرو که همان ابن دینار است، از عمرو بن شُعَيْبِ نقل می‌کرد که می‌گفته است: چون عمر به شام آمد مردی پیش او رفت و شکایت کرد که یکی از فرماندهان او را زده است و تقاضای قصاص کرد. عمر تصمیم گرفت که او را قصاص کند. عمرو بن عاص به عمر گفت: آیا می‌خواهی او را قصاص کنی؟ گفت: آری. گفت: در این صورت ما برای تو کاری انجام نمی‌دهیم و شغلی قبول نمی‌کنیم. عمر گفت: به هر حال برای من مهم نیست و حتماً او را قصاص می‌کنم که من دیدم رسول خدا (ص) حتی از خویشتن دادخواهی می‌کرد. عمرو عاص گفت: آیا می‌توانیم رضایت این مرد را جلب کنیم؟ عمر گفت: اگر می‌خواهی این کار را انجام بده.

فضل بن دُکَيْنِ از حفص بن غیاث، از حجاج از عطاء نقل می‌کرد: رسول خدا (ص)

از خود هم دادخواهی می فرمود.

هاشم بن قاسم کنانی از شعبه، از سعد بن ابراهیم، از سعید بن مسیل نقل می کرد
 * پیامبر (ص) از خویشان هم دادخواهی می فرمود و ابوبکر و عمر هم از خود دادخواهی
 می کردند.

چگونگی گفتار رسول خدا (ص)

رُوح بن عبادة از أسامة بن زید، از زُهری، از عروة، از عایشه نقل می کند که می گفته است
 * پیامبر (ص) این گونه پیوسته و تند که شما صحبت می کنید صحبت نمی فرمود، بلکه
 گفتاری شمرده و با فاصله داشت که هر کس آن را می شنید حفظ می کرد.

محمد بن عبدالله اسدی از مسعر نقل می کند که از پیرمردی شنیدم که او از جابر بن
 عبدالله شنیده بود که می گفته است * در چگونگی گفتار رسول خدا (ص) روشنی بیان و
 شمردگی و آهستگی مشخص بود.

بیان قراءت رسول خدا (ص) در نماز و غیر آن و خوش صوتی آن حضرت

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از منصور، از ابراهیم نقل می کرد * قراءت رسول
 خدا (ص)، از به حرکت آمدن ریش آن حضرت فهمیده می شد - لابد، مقصود در موقع
 قراءت اخفات است، مثلاً قراءت در نماز ظهر و عصر.

عفان بن مسلم، از همام، از ابن جریر، از ابن ابی ملیکة، از ام سلمة رضی الله تعالی عنها
 نقل می کند * که چگونگی قراءت رسول خدا را در مورد سوره حمد حرف به حرف بیان
 کرد.

عفان بن مسلم از جریر بن حازم از قتاده نقل می کند که می گفته است * از انس بن
 مالک درباره چگونگی قراءت رسول خدا (ص) پرسیدم، گفت: معمولاً با مد و کشیدگی
 قراءت می فرمود.

عمرو بن عاصم کلابی از همام بن یحیی و جریر بن حازم نقل می کند که می گفته اند

قتاده گفته است: «از انس بن مالک درباره چگونگی قرائت پیامبر (ص) پرسیدند، گفت: معمولاً کلمات را با مدّ اداء می فرمود و بسم الله، و الرحمن، و الرحیم را ممدود تلفظ می کرد.

هاشم بن قاسم کنانی از حسام بن مصک، از قتاده نقل می کند که می گفته است: «خداوند پیامبری را مبعوث نمی فرماید مگر آنکه خوش صورت و خوش صداست، چنانکه پیامبر شما را هم که مبعوث فرمود همچنان بود، قرائت او آوازخوانی نبود ولی کلمات را می کشید و ممدود تلفظ می فرمود.

یوسف بن عرق از طیب بن سلمان، از عمّرة نقل می کرد که می گفته است: «از عایشه شنیدم که پیامبر (ص) دور قرآن را در کمتر از سه روز تلاوت نمی فرمود.

بیان چگونگی خطبه خواندن رسول خدا (ص)

سعید بن منصور از عبدالعزیز بن محمد، از جعفر بن محمد (ع) از پدرش امام باقر (ع)، از جابر بن عبدالله نقل می کند: «پیامبر (ص) به هنگام ایراد خطبه چشمانش سرخ می شد و صدای خود را بلند می فرمود و گاه چنان خشمگین می شد که گویی فرمانده لشکری است که لشکر را بیم می دهد و می فرمود: من و قیامت چون این دو هستیم و اشاره به انگشت شهادت و انگشت وسطی خود می کرد، و می فرمود: بهترین رهنمودها رهنمود محمد (ص) است و بدترین کارها بدعت است و هر بدعتی مایه گمراهی است، هرکس بمیرد و مال و ثروتی داشته باشد مال و ثروتش از خانواده اوست و هرکس بمیرد و وام و تعهدی داشته باشد به من مراجعه کنید و پرداخت آن برعهده من است.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی و قتیبة بن سعید از عبدالله بن لہیعة، از ابوالاسود، از عامر بن عبدالله بن زبیر، از پدرش نقل می کردند که می گفته است: «پیامبر (ص) به هنگامی که خطبه ایراد می فرمود چوبدستی در دست می گرفت.

در حسن خلق و آداب معاشرت پیامبر (ص)

محمد بن صباح از اسماعیل بن زکریا، از عاصم که همان احول است، از عوسجة بن رماح، از

عبدالله بن ابوالهذیل، از ابن مسعود نقل می‌کند: «رسول خدا (ص) می‌گفت: پروردگارا همچنان که مرا نیکو آفریده‌ای، اخلاق مرا هم نیکو فرمای.

عُبَیْدَةُ بْنُ حُمَیْدٍ تَمِیْمِیٌّ، از اَعْمَشُ، از شَقِیْبِیُّ، از مَسْرُوقِیُّ نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیش عبدالله بن عمرو رفتم، می‌گفت پیامبر (ص) شما دشنام‌دهنده و یاوه‌گو نبود و می‌فرمود: بهترین شما خوش‌خلق‌ترین شماست.

عبدالحمید بن عبدالرحمن جُمَانِیُّ از ابوبکر هُذَلِیُّ، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از قول ابن عباس و عایشه نقل می‌کرد که هر دو می‌گفته‌اند: «چون ماه رمضان فرامی‌رسید، رسول خدا اسیران را آزاد و به هر فقیری که چیزی می‌خواست عطا می‌فرمود.

احمد بن حجاج خراسانی از عبدالله بن مبارک، از اسماعیل بن عیاش نقل می‌کرد که می‌گفت: «رسول خدا (ص) از همه مردم به گناهان خلق شکیباتر بود.

خالد بن خدّاش از حماد بن زید، از ایوب، از ابراهیم بن مسیره نقل می‌کند که عایشه می‌گفته است: «هیچ صفتی در نظر رسول خدا بدتر از دروغ نبود و اگر مطلع می‌شد که کسی از اصحاب دروغ گفته است، به او اعتنا نمی‌فرمود تا آنکه بداند توبه کرده است.

هاشم بن قاسم و سعید بن محمد ثقفی از عمران بن زید ثعلبی، از زید عمّی، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: «چون پیامبر (ص) با مردی ملاقات می‌کرد و به او دست می‌داد و مصافحه می‌فرمود دست خود را از دست او بیرون نمی‌کشید تا هنگامی که او دست خود را بیرون کشد و صورت خود را از او بر نمی‌گرداند تا او صورتش را برگرداند و هرگز دیده نشد که پیامبر زانوی جلوتر از زانوی همنشین او باشد.

خَلْفُ بْنُ وَلَیْدٍ از ابوجعفر رازی، از ابودرهم، از یونس بن عبید، از قول یکی از خدمتکاران انس بن مالک نقل می‌کرد که می‌گفته است: «ده سال همنشین پیامبر (ص) بودم و همه عطرها را بویده‌ام، هیچ بوی خوشی خوش‌بوتر از بوی خوش رسول خدا (ص) نیست، و هرگاه کسی از اصحاب به دیدن رسول خدا می‌آمد و آن حضرت با او صحبت می‌فرمود یا با او بیرون می‌رفت، هرگز رسول خدا از او جدا نمی‌شد تا او جدا شود و اگر با یکی از اصحاب دست می‌داد هرگز دست خود را بیرون نمی‌کشید تا او دست خود را بیرون کشد و اگر کسی درگوشی صحبت می‌کرد، پیامبر (ص) هیچ‌گاه سر خود را کنار نمی‌کشید تا او سرش را کنار کشد.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از شَرِیْکُ، از بزید بن ابوزیاد، از

عِکْرَمَةَ نَقَلَ مِی کَرْد * چُون مَرْدِی پِیْش رَسُوْل خُدَا مِی آَمَد و او رَا خُوْش رُو و شَاد مِی دِیْد دَسْتَش رَا مِی گَرَفْت.

هَاشِم بِن قَاسِم از ابو معشر، از سعید مَقْبُرِی نَقَلَ مِی کَنْد * پیامبر (ص) چُون کَاری رَا شُرُوع مِی کَرْد آن رَا بَه اَنجَام مِی رَسَانَد و چَنان نَبُوْد کِه قَسْمَتِی از آن رَا اَنجَام دَهَد و قَسْمَتِی رَا بَگِذَارَد یا آنکِه یَک دَفْعَه اَنجَام دَهَد و یَک دَفْعَه اَنجَام نَدَهَد.

بیان چگونگی راه رفتن پیامبر (ص)

حِجَاج بِن مُحَمَّد اَعُوْر و مُوسَى بِن دَاوُد از ابو اسرائیل، از سِیَّار نَقَلَ مِی کَرْدَنْد کِه مِی گَفْتَه اَسْت * پیامبر (ص) بَدُوْن اِیْنکِه نَا تَوَان و خَسْتَه شُوْد هَمچُون بَا زَارِیْهَا رَاه مِی پِیْمُود.

یَزِیْد بِن هَارُوْن از ابن عون، از ابو محمد عبدالرحمن بن عبیده، از ابو هُرَیْرَةَ نَقَلَ مِی کَنْد کِه مِی گَفْتَه اَسْت * هَمراه رَسُوْل خُدَا (ص) دَر تَشِیِیْع جَنَازَه یِی بُوْدَم هَرچِه تَنْد هَم مِی رَفْتَم، اَن حَضْرَت از مَن سَبَقْت مِی گَرَفْت، بَه سُوِی مَرْدِی کِه دَر کَنَار مَن حَرکَت مِی کَرْد نَگْرِیْسْتَم و گَفْتَم: سُو گَنْد بَه خُدَاِی اِبْرَاهِیْم کِه گُوِیِی زَمِیْن بَرای پیامبر (ص) دَر نُوْر دِیْدَه مِی شُوْد.

خَالِد بِن خُدَاش از عبدالله بن وهب، از عبدالجبار بن عمر، از محمد بن مُنْکَدِر، از جَابِر نَقَلَ مِی کَنْد * رَسُوْل خُدَا هَنگَام رَاه رَفْتَن بَه اِیْن سُو و اَن سُو نَمِی نَگْرِیْسْت و چِه بَسَا کِه رَدَاِی اَن حَضْرَت بَه دَرخْت بَا چِیْز دِیْگَرِی گِیْرِ مِی کَرْد و بَر اَن کَشِیْدَه مِی شَد و پیامبر (ص) تُوْجِهی نَمِی فَرْمُود، مَرْدَم مِی خَنْدِیْدَنْد و مَطْمَئِن بُوْدَنْد کِه پیامبر (ص) بَر نَمِی گَرْدَد و نَگَاه نَمِی کَنْد.

عَبْدالصَّمْد بِن نَعْمَان بَرَاز از طلحة بن زید، از وضین بن عطاء، از یزید بن مَثَرْد نَقَلَ مِی کَنْد * پیامبر (ص) بَسِیَّار تَنْد حَرکَت مِی کَرْد بَه طُوْری کِه اِگَر کَسِی از پی اَن حَضْرَت بَه حَالَت دُوِیْدَن هَم حَرکَت مِی کَرْد، بَه او نَمِی رَسِیْد.

عَتَّاب بِن زِیَاد خُرَاسَانِی از عبدالله بن مبارک، از رِشْدِیْن بِن سَعْد، از عمرو بن حَارِث، از ابو یُوْنُس خَدَمْتکَاَر ابو هُرَیْرَه، از ابو هُرَیْرَه نَقَلَ مِی کَرْد کِه مِی گَفْتَه اَسْت * هِیْچ کَس رَا زِیَا تَر از پیامبر (ص) نَدِیْدَه اَم، گُوِیِی خُوْرشِیْد دَر چِهْرَه اش خَاَنَه دَاشْت و هِیْچ کَس رَا نَدِیْدَه اَم کِه سَرِیْع تَر از پیامبر (ص) حَرکَت کَنْد و رَاه بَرُوْد گُوِیِی زَمِیْن بَرای او دَر نُوْر دِیْدَه مِی شَد، مَا خَسْتَه مِی شَدِیْم و او هَمچَنان بَه رَا حَتِی رَاه مِی رَفْت.

بیان چگونگی غذا خوردن رسول خدا (ص)

یزید بن هارون و اسحاق بن عیسی از حَمَّاد بن سلمة، از ثابت بنانی، از شعیب بن عبدالله بن عمرو نقل می‌کردند: * هرگز دیده نشده است رسول خدا (ص) در حال تکیه دادن چیزی بخورد.

عُبَیْدَةُ بن حمید و فضل بن دکین از علی بن أَقْمَر، از ابوجحیفه نقل می‌کردند: * پیامبر (ص) می‌گفته است من در حالی که تکیه داده باشم چیزی نمی‌خورم.

سعید بن منصور و خالد بن خداش از عبدالعزیز بن محمد، از شَرِیک بن ابونمیر، از عطاء بن یسار نقل می‌کند: * جبرئیل پیش پیامبر (ص) آمد و آن حضرت در منطقه بالای شهر مکه در حالی که تکیه داده بود چیزی می‌خورد، جبرئیل گفت: ای محمد (ص) مانند پادشاهان غذا می‌خوری. و رسول خدا (ص) نشست.

عتاب بن زیاد از ابن مبارک، از معمر، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است: * فرشته‌یی که قبلاً به حضور پیامبر نیامده بود همراه جبرئیل به حضور آمد و در حالی که جبرئیل سکوت کرده بود، آن فرشته به پیامبر (ص) گفت: پروردگارت تو را مخیر فرموده است که پیامبر و پادشاه یا پیامبر و بنده باشی. پیامبر (ص) به جبرئیل نگریست و گویی از او نظرخواهی فرمود. جبرئیل اشاره کرد که تو اوضاع فرماید و رسول خدا گفت: ترجیح می‌دهم که پیامبر و بنده باشم. زهری می‌گوید: گفته‌اند که پس از این گفتار تا هنگامی که از جهان رخت بربست در حال تکیه دادن غذا نخورد.

هاشم بن قاسم از ابومعشر، از سعید مقبری، از عایشه نقل می‌کند که پیامبر (ص) به او فرموده است: * ای عایشه اگر می‌خواستم کوههای طلا در اختیار و همراه من بود، فرشته‌یی پیش من آمد که از لحاظ بلندی قامت کمرش مساوی با فراز کعبه بود و گفت: خدایت بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید اگر می‌خواهی تو را پیامبر و پادشاه و اگر می‌خواهی پیامبر و بنده قرار دهم، و جبرئیل به من اشاره کرد که فروتنی کنم و گفتم: بنده و پیامبر باشم. عایشه می‌گوید: پیامبر (ص) پس از این هیچ‌گاه در حالت تکیه دادن غذا نخورده و می‌گفت: من همچنان که بندگان غذا می‌خورند غذا می‌خورم و همچنان می‌نشینم.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از ابن جَرَّیج و او از هشام بن عروه، از قول

پسر کعب بن عَجْرَة، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: * خود دیدم که پیامبر (ص) با سه انگشت غذا می‌خورد، انگشت شهادت و دو انگشت در دو طرف آن. و سپس دیدم پیش از اینکه انگشتان خود را بشوید آنها را لیسید، نخست انگشت شهادت و سپس انگشت وسطی و بعد انگشت ابهام را.

عَتَّاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از یحیی بن ایوب و او از عبیدالله بن زُحْر، از علی بن یزید، از قاسم، از ابوامامه نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) می‌فرمود: خداوند پیشنهاد فرمود که تمام وادی مکه را برای من مبدل به طلا کند و در اختیارم باشد. عرض کردم: نه، پروردگارا میل دارم روزی گرسنه باشم و روزی سیر تا هنگام گرسنگی به درگاه تو زاری کنم و بیشتر به یاد تو باشم و به هنگام سیری تو را ستایش و سپاس گویم.

بیان برخی از خویهای پسندیده پیامبر (ص)

مُسلم بن ابراهیم از حارث بن عُبَیْده و از ثابت و ابو عمران جَوْنی، از انس بن مالک نقل می‌کرد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) مرا برای انجام کاری فرستاد، گروهی از کودکان را دیدم و با ایشان نشستم و پیامبر (ص) آمد و به کودکان سلام داد.

عبدالله بن محمد بن ابوشیبۀ از وَکِیع، از داود بن ابو عبدالله، از عبدالله بن جَدْعان، از مادر بزرگش، از ام سلمه نقل می‌کند: * پیامبر (ص) کنیزکی را برای انجام کاری فرستاد که تأخیر کرد و دیر بازگشت، پیامبر (ص) فرمود: اگر موضوع قصاص نبود تو را با این چوبهٔ مسواک تنبیه می‌کردم!

عبدالله بن صالح بن مسلم از مندل، از حسن بن حکم، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: * ده سال خدمتکاری رسول خدا (ص) را انجام دادم، هرگز ندیدم زانوی او جلوتر از زانوی همنشین او باشد و هرکس که با او مصافحه می‌کرد و دست می‌داد، هیچ‌گاه آن حضرت نخست دست خود را بیرون نمی‌کشید تا آن شخص دست خود را کنار بکشد و هرکس با او می‌ایستاد هرگز ایشان از او جدا نمی‌شد تا آنکه او خود برود و هرگز در موردی نفرمود این کار را چرا انجام دادی؛ حتی هیچ‌گاه به طریق استفهامی نپرسید که فلان کار را انجام دادی یا چرا چنین کردی؟ و من همهٔ عطرها را بوییده‌ام هیچ بویی بهتر از بوی بدن رسول خدا نبوییده‌ام و هرکس سر خود را نزدیک گوش پیامبر می‌آورد هیچ‌گاه سر خود را

کنار نمی‌کشید تا او سر خود را کنار برد.

عاریم بن فضل از حماد بن زید، از علی بن زید، از حسن بصری نقل می‌کرد: «رسول خدا (ص) به این مصراع تمثل می‌جست و چنین می‌خواند:

برای مرد اسلام و پیرمردی و موی سپید کافی است که او را از کارهای بد باز دارد.^۱
ابوبکر می‌گفت، ای رسول خدا شاعر چنین گفته است که «موی سپید و اسلام...» ولی پیامبر (ص) همچنان می‌فرمود و ابوبکر می‌گفت گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی و شعر نمی‌دانی و شعر شایسته تو نیست.

محمد بن صباح از ولید بن ابو ثور، از سماک، از عکرمه نقل می‌کند که می‌گفته است: «از عایشه پرسیدم آیا رسول خدا به شعری تمثل می‌جست؟ گفت: گاهی به هنگام ورود به خانه به این مصراع تمثل می‌فرمود» کسی که گفته‌هایش مردود نیست اخباری برای تو خواهد آورد.^۲

مسلم بن ابراهیم از سعید بن زید، از واصل، از یحیی بن عبید جهضمی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر همواره همچنان که جایی برای خود آماده می‌ساخت - منظور در سفرهاست - همچنان جایی برای بول کردن فراهم می‌کرد.»^۳

عبیدالله بن موسی از اسرائیل و فضل بن دُکین از سفیان، هر دو از مقداد بن شریح، از پدرش نقل می‌کنند که می‌گفته است: «شنیدم عایشه سوگند می‌خورد که هیچ‌کس از هنگام بعثت رسول خدا ندیده است که آن حضرت ایستاده بول کند.

هاشم بن قاسم و خلف بن ولید از عبدالله بن مبارک، از ابوبکر بن عبدالله بن ابومریم، از حبیب بن صالح نقل می‌کردند: «پیامبر (ص) به هنگام رفتن به مستراح کفش می‌پوشید و سر خود را هم می‌پوشاند.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از عبدالله بن لهیعة، از عبدالله بن هبیره، از

۱. صحیح این مصراع به صورت: كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا، است و پیامبر (ص) به صورت: كَفَى بِالْإِسْلَامِ وَالشَّيْبِ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا، می‌فرمود که وزن آن درست نیست. - م.

۲. مصراع دوم بیت یکصد و دوم معلقه طرفة بن عبد و تمام آن به صورت: سَبَدِي لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتُ جَائِلًا - وَ يَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ يَرُدَّ، است، رکن: خطیب تبریزی، شرح قصائد العشر، چاپ فخرالدین قباوة، حلب، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۱۵۸، و مقصود این است که از کسی که انتظار نداشتی اخباری خواهی شنید. - م.

۳. اعراب در همان نقطه که منزل می‌ساختند قضای حاجت می‌کردند یا در هر کجا که در دسترس بود و مقصود این است که پیامبر (ص) چنان نبودند. - م.

حنش، از ابن عباس نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) هرگاه از مستراح بیرون می‌آمد و آبی که داشت برای طهارت مصرف کرده بود، تیمم می‌کرد، می‌گفتم: ای رسول خدا آب نزدیک است، می‌فرمود: شاید به آب نرسیدم.^۱

وکیع بن جراح و فضل بن دکین از سفیان، از منصور، از موسی بن عبدالله بن یزید خَطمی، از قول خدمتکار عایشه نقل می‌کرد که عایشه می‌گفته است: * هرگز به عورت رسول خدا ننگریستم و هیچ‌گاه عورت آن حضرت را ندیدم. و از قول عبدالسلام بن حرب از اعمش از انس بن مالک برایم نقل کردند که می‌گفت: هرگاه پیامبر (ص) برای قضای حاجت می‌رفت تا هنگامی که به آن جا نمی‌رسید جامه خود را کنار نمی‌زد.

بیان نماز پیامبر (ص)^۲

محمد بن عبدالله اسدی از مِسْعَر، از زیاد بن علاقه نقل می‌کرد که از مُغْبِرَة بن شعبه شنیده که می‌گفته است: * پیامبر (ص) آن قدر نماز گزاردند که هر دو پا یا پشت پاهای ایشان آماس کرد و چون این موضوع را به آن حضرت گفتند، فرمود: آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟
سلیمان بن داود هاشمی از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از ابوسلمه نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) تا هنگام مرگ بسیار نماز می‌گزارد و در طول بیماری قبل از مرگ خود نشسته نماز می‌خواند و می‌فرمود: بهترین اعمال در راه خدا عملی است که مستمر و همیشگی باشد هر چند از لحاظ کمیت اندک باشد.

فضل بن دکین از عَزْرَة بن ثابت انصاری، از ثُمَامَة بن عبدالله بن انس نقل می‌کند: * انس به هنگام نوشیدن آب دو یا سه مرتبه نفس می‌کشید و می‌گفت که رسول خدا (ص) به هنگام نوشیدن آب سه مرتبه نفس می‌کشیده است.

اسحاق بن عیسی از عبدالوارث بن سعید، از ابو عصام، از انس نقل می‌کرد: * رسول خدا (ص) به هنگام نوشیدن آشامیدنیها سه مرتبه نفس می‌کشیده و می‌فرموده است به این‌گونه گواراتر و خوشتر و بهتر است. انس می‌گفته است، من هم سه مرتبه به هنگام آشامیدن نفس می‌کشم.

۱. نشان‌دهنده اصرار پیامبر (ص) به طهارت است گرچه با تیمم باشد. — م.

۲. با وجود اینکه عنوان فصل چنین است، روایاتی در موارد دیگر هم در این فصل آمده است که خواهید دید. — م.

فضل بن دُکین از قول طلحة بن عمرو، از عطاء نقل می‌کند * پیامبر (ص) می‌فرموده است: ما گروه پیامبران مأموریم که سحری خود را دیرتر بخوریم و برای افطار عجله کنیم و در نماز دست راست خود را بر دست چپ نهیم.

فضل بن دکین و احمد بن عبدالله بن یونس از مندَل، از محمد بن عَجَلان، از سُمَی، از ابوصالح، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) چون تشنه می‌شد آرام صحبت می‌فرمود و چهره خود را هم می‌پوشاند.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان از ابوفزارة، از یزید بن اصمّ نقل می‌کرد * هرگز دیده نشد پیامبر (ص) در نماز خمیازه بکشد.

عبدالله بن جعفر رقی از ابن مبارک، از مَعْمَر، از زهری نقل می‌کند * پیامبر (ص) هرگز در تشییع جنازه سوار مرکب نمی‌شد.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از عبدالعزیز بن ابی رَوَاد نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگاه در تشییع جنازه شرکت می‌فرمود غالباً خاموش بود و با خود صحبت می‌فرمود. روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) در آن هنگام با خود دربارهٔ مرده و اموری که بر سر او خواهد آمد و چیزهایی که از او خواهند پرسید صحبت می‌کرد.

سعید بن محمد ثقفی از أَحْوَص بن حکیم، از ابوعون و راشد بن سعد و از پدرش همگی نقل می‌کردند * رسول خدا (ص) در نماز دست راست خود را بر دست چپش می‌نهاد.

عنان بن مُسلم از ابان، از قتاده، از صفیه دختر شیبۀ، از عایشه نقل می‌کند * پیامبر (ص) با یک صاع آب غسل می‌کرد و با یک مُد آب وضو می‌گرفت.

عبدالله بن ادريس أودی از أَعْمَش، از سالم بن ابوجعد، از کُرَیب، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است * در خانهٔ خاله خود میمونه بودم، رسول خدا برخاست و غسل فرمود، برایش حوله و دستمال آوردند نگرفت و با دست خود آبهای سر و بدن خویش را تکان داد.

عبیدالله بن موسی از خَلَاد صَفَّار، از یزید رقاشی، از انس بن مالک نقل می‌کرد * پیامبر (ص) چون وضو می‌گرفت ریش خود را با انگشتانش مانند شانه دست می‌کشید و می‌فرمود: خداوند به این کار مرا فرمان داده است. عبیدالله که این موضوع را نقل می‌کرد دست راست خود را زیر چانه‌اش گذاشت و موهای ریش خود را به طرف بالا داد، گویی

ریش خود را به آسمان بلند می‌کرد - می‌خواست است عمل پیامبر (ص) را نشان دهد.

محمد بن ربیعۃ کلابی از ابو عمرو بن علاء، از ایاس بن جعفر حنفی نقل می‌کند که می‌گفته است: «برایم نقل کرده‌اند، پیامبر (ص) دستمال مخصوصی داشته است - خرقة مخصوصی داشته است - که به هنگام وضو آن را بر خود می‌انداخته است.

یحیی بن سکن از شعبه، از اشعث بن سلیمان، از پدرش، از مسروق، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) در همهٔ امور دوست می‌داشت که از سمت راست شروع کند چه در دست شستن نخست دست راست را مقدم می‌داشت و چه در پیاده‌روی و چه در پوشیدن کفش نخست پای راست را مقدم می‌شمارد.

عفان بن مسلم از ابان بن یزید، از قتاده، از انس نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) حیواناتی را که قربانی می‌فرمود به دست خود می‌کشت و نام خدا را به زبان می‌آورد.

عفان بن مسلم از ابان بن یزید عطار، از یحیی بن ابوکثیر، از عمران بن حطان نقل می‌کرد که عایشه می‌گفته است: «هر چیزی که در خانهٔ پیامبر (ص) شکل صلیب داشت، آن حضرت آن را باقی نمی‌گذاشت و از بین نمی‌برد.

سعید بن محمد ثقفی از ابوالنصر سالم، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) اگر می‌ترسید موضوعی را فراموش کند، نخ‌نخی به انگشت کوچک دست خود یا انگشت خویشتن می‌بست.

اسحاق بن عیسی از حماد بن سلمه، از یونس بن جناب، از مجاهد نقل می‌کند: «پیامبر (ص) روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفت.

اسحاق بن عیسی از حماد بن سلمه از ثابت، از انس نقل می‌کند: «پیامبر (ص) گاه چنان پیایی روزه می‌گرفت که گفته می‌شد افطار ندارد و گاه چنان پیایی روزه نداشت که می‌گفتند قصد روزه گرفتن ندارد - منظور روزهای استحبایی طول سال است.

شریح بن نعمان از هشیم، از محمد بن اسحاق، از حفص بن عبیدالله بن انس، از انس بن مالک نقل می‌کند: «پیامبر (ص) روز عید فطر نخست با چند دانه خرما روزه می‌گشود و بعد چاشت می‌خورد.

ابراهیم بن شماس از یحیی بن یمان، از سفیان، از جابر، از ابو محمد، از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر (ص) هیچ‌گاه در خانهٔ تاریک نمی‌نشست تا چراغ برایش روشن کنند.

موسی بن داود از ابن لهیعه، از حارث بن یزید، از علی بن رباح نقل می‌کرد که کسی از

عُبادَةُ بنِ صامت شنیده است که می‌گفته * وقتی پیامبر (ص) پیش ما آمد، ابوبکر گفت: برخیزید از شر این منافق به رسول خدا پناه بریم و از آن حضرت کمک بگیریم. پیامبر (ص) فرمود: برای من برپا نخیزید کسی برای من برپا نمی‌خیزد، برای خداوند باید برپا خاست.^۱

موسی بن داود و قُتَيْبَةُ بنِ سعید از ابن‌لَهِيعَةَ، از عُقَيْلِ، از ابن‌شهاب نقل می‌کردند * چون میوه نوبر و نوباوه به حضور پیامبر (ص) می‌آوردند، آن را می‌بوسید و بر چشم می‌نهاد و می‌گفت: پروردگارا همچنین که اول این میوه را به ما نشان دادی آخر آن را هم به ما نشان بده.

عبدالله بن مَسْلَمَةَ بنِ قَعْنَبِ از سلیمان بن بلال، از ربیعَةَ، از عبدالملک بن سعید، از ابو حَمَّيْدِ یا ابواسید نقل می‌کند * رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه حدیثی از من شنیدید که دلهایتان آن را شناخت و چهره شما از شنیدن آن باز شد و متوجه شدید که موضوع آن با شما نزدیک و موافق است، خود من آن را بهتر از شما عمل خواهم کرد و شایسته‌تر برای انجام آنم، و هرگاه حدیثی از من شنیدید - منظور در نقل دیگران است، برای شما نقل کردند - که دلهایتان از آن رمیده شد و چهره‌تان از آن درهم شد و متوجه شدید که موضوع آن با شما فاصله دارد و موافق نیست، من از همه شما از آن دورترم.

۱. در هر دو نسخه عربی همین طور است، نفهمیدم منظور اصلی چیست و کدام منافق آن جا حاضر بوده است. - م.

در پذیرفتن رسول خدا (ص) هدیه را و نپذیرفتن صدقه

ابو عاصم ضحاک بن مُخَلَّد شیبانی از محمد بن عبدالرحمن مُلَیْکِی، از ابن ابومُلَیْکَہ، از ابن عباس، از عایشه نقل می‌کند * پیامبر (ص) هدیه را می‌پذیرفت و صدقه را نمی‌پذیرفت. سعید بن سلیمان از عَبَّاد بن عَوَّام، از محمد بن عمرو، و نیز از ابوسَلَمَہ، از ابوہُرَیْرَہ نقل می‌کرد * رسول خدا (ص) هدیه را می‌پذیرفت و از صدقه نمی‌خورد.

محمد بن مُضَعَب قرقسانی از ابوبکر بن عبدالله بن ابومریم، از حبیب بن عبدالرحیب نقل می‌کرد که می‌گفته است * هرگاه چیزی به حضور پیامبر (ص) می‌آوردند، سؤال می‌فرمود که آیا هدیه است یا صدقه؟ اگر گفته می‌شد صدقه است از آن نمی‌خورد و اگر هدیه بود، می‌خورد. گوید، گروهی از یهودیان دیگری ترید به حضور آوردند، فرمود: هدیه است یا صدقه؟ گفتند: هدیه است، پیامبر (ص) از آن خورد. در این هنگام یکی از ایشان گفت: پیامبر همچون بندگان نشسته است. رسول خدا (ص) سخن او را فهمید و فرمود: آری من بنده‌ام و چون بندگان می‌نشینم.

عمرو بن ہَیْثَم از مسعودی، از عون بن عبدالله نقل می‌کرد * چون چیزی به حضور پیامبر (ص) می‌آوردند سؤال می‌کرد که صدقه است یا هدیه، اگر می‌گفتند صدقه است آن را برای اهل صُفَّہ می‌فرستاد و اگر می‌گفتند هدیه است دستور می‌فرمود آن را در مقابل آن حضرت بگذارند و اهل صُفَّہ را فرامی‌خواند که از آن بخورند.

عفان بن مسلم از حَمَّاد بن سلمه، از محمد بن زیاد نقل می‌کند که می‌گفته است از ابوہُرَیْرَہ شنیدم که می‌گفت * اگر از جایی غیر از منزل رسول خدا برایش غذا می‌آوردند سؤال می‌فرمود، اگر هدیه بود خود هم از آن می‌خورد و اگر صدقه بود می‌فرمود بخورید و

خود از آن نمی خورد.

فضل بن دُکین از مُعَرَّف بن واصل سعدی، از حَفْصَة دختر طَلْق که زنی از قبیله آنها بوده است نقل می کند که او در سال نود هجری از قول پدر بزرگ خود ابوعمیرة رشید بن مالک نقل می کرده است که می گفته است: * روزی در حضور رسول خدا بودم، مردی سبدي خرما آورد. پیامبر فرمود: هدیه است یا صدقه؟ مرد گفت: صدقه است. فرمود: برای اهل صفة ببر. در آن هنگام حسن بن علی (ع) پیش رسول خدا چهار دست و پایی حرکت می کرد، کودک خرمایی برداشت و در دهان نهاد، پیامبر (ص) طفل را گرفت و انگشت خود را داخل دهان او فرمود و خرما را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: ما خاندان محمد (ص) صدقه نمی خوریم.

هشام بن سعید بزاز از حسن بن ایوب حضر می، از عبدالله بن بُسر که از اصحاب رسول خداست نقل می کند که می گفته است: * خواهرم برای پیامبر (ص) به وسیله من خوراک هدیه می فرستاد و قبول می فرمود.

هشام بن سعید از حسن بن ایوب، از عبدالله بن بُسر نقل می کرد که: * پیامبر (ص) هدیه را می پذیرفت و صدقه را نمی پذیرفت. شَبَابَة سوار و مالک و عبدالله بن صالح از علی (ع) روایت می کرده که فرموده است خسرو و دیگر پادشاهان هدایایی به رسول خدا (ص) دادند و آن حضرت پذیرفت.

رُوح بن عبادة از سعید بن ابوعروبة، از قَتادة، از انس بن مالک نقل می کند: * پیامبر (ص) می فرمود اگر به من پاچه گوسپندی را هم هدیه دهند می پذیرم و اگر برای خوردن آن دعوت شوم خواهم پذیرفت.

فضل بن دُکین و احمد بن عبدالله بن یونس هم از فضل بن زهیر، از داود بن عبدالله نقل می کنند که حُمَید بن عبدالرحمن جَمَیری برایش گفته است: * رسول خدا می فرمود اگر مرا برای خوردن پاچه گوسپندی دعوت کنند یا آن را به من هدیه دهند خواهم پذیرفت.

موسی بن داود از نافع بن عمر، از ابن ابوملیکه نقل می کند: * پیامبر (ص) به خانه عایشه آمد، غذایی برای آن حضرت آورد که گوشت در آن نبود، فرمود: مگر اینجا دیگ آب گوشتی ندیدم؟ گفتند: چرا ولی صدقه یی بود که برای بریره آورده بودند و شما صدقه نمی خورید. فرمود: آن ظرف برای من صدقه داده نشده است، و اگر می آوردید می خوردم. محمد بن سعد می گوید، در حدیث دیگری آمده است که پیامبر (ص) فرموده است: راست

است که برای بربره صدقه است ولی او از آن به من هدیه می‌کرد.

عبدالوهاب بن عطاء عجللی گوید عوف از حسن بصری نقل می‌کرد: * رسول خدا فرموده است: خداوند صدقه را بر من و اهل بیت من حرام فرموده است.

همین راوی با همین اسناد از پیامبر (ص) روایت می‌کند: * فرمود: گاه خرمایی می‌بینم که در خانه افتاده است میل دارم آن را بخورم ولی از ترس اینکه از صدقه باشد نمی‌خورم.

قَبِيصَةُ بن عَثْبَةَ از سفیان، از منصور، از طلحة بن مُصَرَّف، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) در راه خرمایی را دید که به زمین افتاده است، فرمود: اگر نمی‌ترسیدم که از صدقه باشد، آن را می‌خوردم. گوید، ابن عمر در راه خرمای افتاده‌یی دید آن را خورد. مُطَرَّف بن عبدالله از عبدالعزیز بن ابوحازم، از اسامة بن زید، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش نقل می‌کند: * پیامبر (ص) شبی از خواب برخاست و یک دانه خرما زیر پهلوی خود یافت آن را برداشت و خورد و بعد سخت اندوهگین شد و دیگر نتوانست بخوابد و این مطلب را به یکی از همسران خود فرمود که از ترس آنکه آن خرما صدقه بوده باشد نتوانسته است بخوابد.

همین راوی از عبدالملک بن مغیره نقل می‌کند: * پیامبر (ص) می‌فرمود: ای خاندان عبدالمطلب صدقه چون چرک دست مردم است از آن نخورید و به آن چشم نداشته باشید.

در خوراک رسول خدا و غذاهایی که آن حضرت دوست می‌داشت

ابوأسامة حماد بن أسامة از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) شیرینی و عسل را خوش می‌داشت.

عمرو بن عاصم کلایی از همام، از قتادة، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: * در حضور پیامبر (ص) بودم خیاطی از اهل مدینه ایشان را دعوت کرده بود، نانی جوین و کدویی که در دنبه سرخ شده و خوش بو نبود آورد و من متوجه شدم که پیامبر (ص) را کدو خوش آمد و ظرف را پیش ایشان نهادم و چون دیدم رسول خدا کدو را دوست می‌دارد من هم آن را دوست می‌دارم.

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از ثابت، از انس نقل می‌کند: * پیامبر (ص) کدو را دوست می‌داشت.

قتیبه بن سعید بلخی از لیث بن سعد، از معاویه بن صالح، از ابوطالوت نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیش انس بن مالک رفتم مشغول خوردن کدو بود و می‌گفت: ای بوته کوچک چقدر در نظر من دوست داشتنی هستی، به واسطه آن رسول خدایت دوست می‌داشت.

هاشم بن قاسم کنانی از ابو معشر، از عبدالله بن عبدالله بن ابوظلحة، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * هرگاه کدو داشتیم ما هم سهم خود را به رسول خدا (ص) می‌بخشیدیم.

موسی بن داود و اسحاق بن عیسی می‌گفتند ابراهیم بن سعد از پدرش، از عبدالله بن جعفر نقل می‌کند که می‌گفته است: * دیدم رسول خدا (ص) خیار را همراه خرما می‌خورد. عبیده بن حمید تیمی از عبدالعزیز بن رفیع، از عکرمه، از عایشه نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) کنار دیگ غذا می‌آمد و گوشت دست و سرشانه برمی‌داشت و می‌خورد و بدون اینکه وضو بگیرد یا آب در دهان خود را مضمضه کند، نماز می‌گزارد.^۱

ابوالسکن مکی بن ابراهیم بلخی از جعید بن عبدالرحمن، از حسن بن عبدالله بن عبیدالله، از عمرو بن عبیدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: * دیدم پیامبر (ص) گوشت سردست خورد و برخاست و مضمضه فرمود و بدون اینکه وضو بگیرد نماز گزارد.

عبیده بن حمید از داود بن ابوهند، از اسحاق بن عبدالله نقل می‌کند: * ام‌حکیم دختر زبیر از کسانی بود که برای پیامبر (ص) غذا هدیه می‌آورد، پیامبر (ص) روزی به خانه او رفت و او سردست پخته‌ی آورد و گوشت آن را جدا می‌کرد و پیامبر (ص) می‌خورد بعد هم بدون اینکه وضو بگیرد برخاست و نماز گزارد.

عارم بن فضل از حماد بن سلمه، از عبدالرحمن بن ابورافع، از عمه‌اش سلمی، از ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: * برای پیامبر (ص) گوسپندی کشتند، فرمود: ای ابورافع سردست آن را به من بده. دادم. باز فرمود: سردست آن را به من بده دادم. باز هم فرمود. گفتم: ای رسول خدا مگر گوسپند دو سردست و شانه ندارد؟ فرمود: اگر سکوت

۱. از این روایت و دو روایت بعد چنین فهمیده می‌شود که برخی تصور می‌کرده‌اند پس از خوردن گوشت باید وضو گرفت. - م.

می‌کردی هر چند بار که می‌گفتم می‌توانستی سردست و شانه به من بدهی.

مُسلم بن ابراهیم از جریر بن حازم، و حُمید از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) گاهی خرما و خربزه با هم می‌خورد.^۱

سعید بن سلیمان و مبارک بن سعید و برادرش عمر بن سعید از قول مردی از اهل بصره، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کردند که می‌گفته است: * بهترین خوراک در نظر پیامبر (ص) نان ترید و خرما می‌بخشد و روغن بوده است.

همین راوی از عَبَّاد، از حُمَید، از انس نقل می‌کند: * پیامبر (ص) ترید را دوست می‌داشت.

فضل بن دُکَین از مُسَعَر، از علی بن اقرم نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) خرما می‌خورد و هرگاه به خرما خشکیده یا دُم خرما برمی‌خورد، در دست خود نگه می‌داشت. کسی گفت: اینهایی که در دست شما جمع شده و باقی مانده است به من بدهید. فرمود: آنچه را که خود دوست ندارم بخورم راضی نمی‌شوم که شما بخورید.

یحیی بن محمد جاری از عبدالمهیمن بن عباس بن سهل بن سعید، از قول پدرش، از پدر بزرگش نقل می‌کرد: * گرده نانی از مغز گندم به پیامبر (ص) هدیه کردند، فرمود: این چیست؟ من این خوراک را تا کنون ندیده‌ام. گفتند: پیامبر (ص) چنان نانی نمی‌خورد؟ گفت: نه. حتی چنان نانی ندیده بود. معمولاً برای پیامبر (ص) جو را دستاس می‌کردند و فقط دو بار آن را فوت می‌کردند که پوستهای آن تا اندازه‌ی برود سپس آن را می‌پختند و پیامبر آن را می‌خورد.

وَهَب بن جریر بن حازم از شعبه، از ابواسحاق نقل می‌کند: * عمر بن خطاب می‌گفت پس از اینکه دیدم رسول خدا (ص) آرد را بدون اینکه غربال کنند می‌خورد، دیگر آرد را برای من هم غربال نمی‌کردند.

اسود بن عامر و اسحاق بن عیسی هر دو از شریک، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از رَبِیع^۲ دختر مُعَوَّذ بن عَفْرَاء نقل می‌کنند که می‌گفته است: * سبیدی خرما می‌رطب نوباره — نوبرانه — برای پیامبر (ص) بردم، پیامبر از آن خورد، و یک مشت طلا و زیور به من عطا

۱. طَبِیخ، که لغتی در بطبخ است، به معنی خربزه و طالی است، گاهی هم به معنی هندوانه به کار رفته است. — م.

۲. رَبِیع، ابن بانو، در جنگها هم برای زخمبندی و پرستاری از زخمیها شرکت می‌کرده است، رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج

کرد و فرمود: برای زیور خود به کار ببر.

خالد بن خدش از عبدالعزیز بن محمد، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند: * برای پیامبر (ص) آب شیرین از چاه سقیا می‌آوردند.^۱

هاشم بن قاسم کنانی از حفص بن عمر بن عبدالله بن ابوظحاة، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * یک طبق خرما را رطب برای رسول خدا (ص) هدیه آوردند، آن حضرت روی زانوهای خود نشست و مشت مشت از آن به من می‌داد که برای هر یک از همسرانش فرستاده شود، و خود نیز مستی از آن گرفت و خورد و دانه‌های آن را به سمت چپ خویش ریخت، و گوسپندی آنها را خورد.

خوردنیها و آشامیدنیهایی که رسول خدا (ص) دوست نمی‌داشت

یونس بن محمد مودب از لیث بن سعد، از یزید بن ابوحبیب، از ابوالخیر، از ابورهم سماعی نقل می‌کند که ابویوب انصاری برایش گفته است: * به رسول خدا (ص) گفتم شما که بازمانده غذای خود را برای من می‌فرستید من که اثر انگشتان شما را می‌بینم دست دراز می‌کنم و می‌خورم - بیان علاقه ابویوب و تبرک جستن او به اثر انگشتان رسول خداست -، ولی این خوراکی که این دفعه برای من فرستاده‌اید اثر انگشت شما بر آن نبود. فرمود: آری در این غذا پیاز بود و من دوست نمی‌دارم به خاطر فرشته‌یی که پیش من می‌آید پیاز بخورم ولی شما پیاز بخورید.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابراهیم بن عبدالاعلی، از سُوید نقل می‌کند: * کاسه غذایی برای رسول خدا آوردند که در آن سیر ریخته بودند، پیامبر (ص) همینکه بوی سیر را احساس فرمود از غذا خوردن دست نگهداشت. مُعاذ و دیگران هم که حضور داشتند دست کشیدند. پیامبر (ص) فرمود: چه شده است؟ گفتند: چون شما دست کشیدید ما هم دست کشیدیم. فرمود: شما به نام خدا بخورید من با کسی مناجات و گفتگو می‌کنم که شما نمی‌کنید.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب نقل می‌کرد که می‌گفت از ابوصخر شنیدم که

۱. سُفْیاء نام جامی در مدینه، رک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۹۴ - م.

می‌گفت: * برای پیامبر (ص) عصارهٔ بادام آوردند، فرمود: ببرید که این آشامیدنی نازپروردگان است.

عَتَاب بن زیاد از ابن مبارک، از حُیَوَة بن شُرَیْح، از عمرو بن مالک، از حمید بن زیاد، از یزید بن قسیط نقل می‌کند: * برای پیامبر (ص) عصارهٔ بادام آوردند و چون برابر ایشان نهادند، فرمود: این چیست؟ گفتند: عصارهٔ بادام. فرمود: آن را از پیش من بردارید که آشامیدنی و نوشابه نازپروردگان است.

عُبَیْدَة بن حُمَیْد از ابو عبدالله و اقد خیاط، از سعید بن جُبَیْر، از ابن عباس نقل می‌کند: * برای پیامبر (ص) مقداری روغن و کشک و سوسماری آوردند - مقصود گوشت پخته شدهٔ سوسمار است - . پیامبر از روغن و کشک خورد و در مورد سوسمار فرمود: این چیزی است که من هرگز نخورده‌ام ولی هر که می‌خواهد بخورد. گوید، بر سفرهٔ رسول خدا دیگران گوشت سوسمار را خوردند.

هاشم بن قاسم از شعبه، از حکم، از زید بن وهب، از براء بن عازب، از ثابت بن ودیعه انصاری نقل می‌کند: * برای پیامبر (ص) سوسماری آوردند فرمود: امتی است که مسخ شده است و خدا دانایتر است.

سعید بن سلیمان از خالد بن عبدالله، از حُصَیْن، از زید بن وهب، از ثابت بن یزید بن ودیعه نقل می‌کند که می‌گفته است: * همراه پیامبر (ص) بودیم، چند سوسمار شکار و کباب کردیم، یکی از آنها را به حضور پیامبر آوردند، چوبی به دست گرفت و انگشتان حیوان را شمرد و فرمود: گروهی از بنی اسرائیل مسخ شده و به صورت خزندگان زمین درآمدند ولی نمی‌دانم به صورت کدام خزنده درآمده‌اند. گوید، پیامبر (ص) از آن نخورد ولی کسی را هم از خوردن آن منع نفرمود.

سعید بن سلیمان از عَبَاد بن عَوَام، از شیبانی، از یزید بن أَصَم، از ابن عباس نقل می‌کند: * پیامبر (ص) در خانهٔ همسر خود میمونه بودند خوراکی برای ایشان آوردند که از گوشت سوسمار بود، چون پیامبر خواست از آن تناول کند، میمونه گفت: ای رسول خدا آیا می‌دانید این گوشت چیست؟ فرمود: نه. گفت: این گوشت سوسمار است. فرمود: این گوشتی است که من هیچ‌گاه نخورده‌ام. فضل بن عباس و خالد بن ولید و بانوی دیگری هم آن‌جا بودند، خالد بن ولید پرسید که این گوشت حرام است؟ پیامبر فرمود: نه شما بخورید و فضل و خالد و آن بانو خوردند. میمونه گفت: من هم چیزی را که پیامبر (ص) از آن نخوردند.

نمی‌خورم.

اسحاق بن عیسی از حَمَاد بن سَلَمَةَ از ابوالْمُهَظَّم نقل می‌کند که می‌گفته است از ابوهریره شنیدم: * برای پیامبر (ص) در کاسه‌ی هفت سوسمار بریان که روی آن روغن هم ریخته بودند آوردند، فرمود: بخورید و خود تناول نفرمود. حاضران گفتند: ای رسول خدا آیا ما بخوریم و شما نخورید؟ فرمود: آری من خوش نمی‌دارم.

اسحاق بن عیسی از حَمَاد بن سلمه، از بِشْر بن حرب، از ابوسعید خُدْری نقل می‌کند: * سوسماری برای پیامبر (ص) آوردند، فرمود: آن را به پشت برگردانید و چنان کردند، سپس فرمود: به شکمش برگردانید چنان کردند، فرمود: گروهی از بنی اسرائیل که خداوند بر آنان خشم گرفت سرگردان و مسخ شدند، احتمالاً این از همانهاست.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از علی بن زید، از عمران بن ابوحرمله، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفت: * همراه خالد بن ولید در خدمت رسول خدا به خانه میمونه دختر حارث رفتیم، گفت: آیا از غذایی که ام‌عقیق برای ما هدیه آورده است برایتان بیاورم. پیامبر (ص) فرمود: آری، او دو سوسمار بریان آورد. پیامبر (ص) آب دهان خود را بیرون انداخت. خالد بن ولید گفت: گویا این غذا را خوش نمی‌دارید؟ فرمود: آری، میمونه گفت: آیا از آشامیدنی که همو هدیه آورده است برایتان بیاورم؟ فرمود: آری، میمونه ظرف شیری آورد و رسول خدا (ص) از آن نوشید. من سمت راست و خالد سمت چپ پیامبر بودیم. پیامبر (ص) به من فرمود: بقیه آن را بیاشام که برای تو است و اگر هم می‌خواهی به خالد بده. گفتم: می‌دانید که در مورد نیم‌خورده شما هیچ‌کس را جز خودم ترجیح نمی‌دهم - به کس دیگری نمی‌دهم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند به هرکس خوراکی عنایت می‌کند وظیفه شخص است بگوید خدایا برای ما در این غذا برکت بده و بهتر از آن روزی ماگردان و خداوند هرگاه آشامیدن شیر را بهره کسی فرماید باید آن شخص بگوید خدایا برای ما مبارک گردان و از همین بیشتر روزی فرمای زیرا هیچ چیز غیر از شیر نیست که هم خوراک است و هم نوشابه.

هاشم بن قاسم از قول شُعْبَةَ، از جعفر بن ایاس نقل می‌کرد که می‌گفته است سعید بن جُبَیر از قول ابن عباس نقل می‌کرد: * خاله‌اش ام‌حَفَید به پیامبر (ص) مقداری روغن و کشک و چند سوسمار بریان هدیه کرد. پیامبر (ص) از روغن و کشک خورد، و سوسمارها را رها کرد و نخورد ولی بر سر سفره رسول خدا سوسمار خورده می‌شد که اگر خوردن آن

حرام بود حتماً بر سفره رسول خدا (ص) کسی از آن نمی خورد.

هاشم بن قاسم از ابو جعفر رازی و ورقاء بن عمر، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر نقل می کرد: * مردی با صدای بلند پیامبر (ص) را صدا کرد و گفت: در مورد سوسمار چه می فرمایی؟ فرمود: من نمی خورم آن را حرام هم نمی کنم.

عنان بن مسلم از حاتم بن وردان، از یونس، از محمد بن سیرین نقل می کردند: * برای پیامبر (ص) سوسمار آوردند، فرمود: ما مردمی شهرنشینیم و سوسمار را دوست نداریم و نمی خوریم.

دوست داشتن پیامبر (ص) زنان و بوی خوش را

عنان بن مسلم و سلام ابوالمنذر از ثابت، از انس، از پیامبر (ص) نقل می کردند که می فرموده است: * من از دنیا زنان و بوی خوش را دوست می دارم و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است.

موسی بن اسماعیل و ابویشر صاحب بصری از یونس، از حسن بصری نقل می کردند که پیامبر (ص) می فرموده است: * از زندگی دنیا چیزی جز بوی خوش و زنان را دوست نمی دارم.

عبدالله بن جعفر رقی از ابوالمُلیح، از میمون نقل می کند: * رسول خدا (ص) از زندگی دنیا در مورد بوی خوش و زنان بهره مند بود - جز از بوی خوش و زنان بهره یی نبرد. فضل بن دُکین از اسرائیل، از ابواسحاق، از قول مردی از عایشه نقل می کند که می گفته است: * پیامبر (ص) را از سه چیز دنیا خوش می آمد، بوی خوش و زنان و خوراک، از دو چیز اول نسبتاً بهره مند بود و از خوراک بهره یی نداشت.

فضل بن دُکین از موسی بن قیس حضرمی، از سلمة بن کُھیل نقل می کند: * پیامبر (ص) هیچ چیز دنیا را بیشتر از زنان و بوی خوش دوست نمی داشت.

عنان بن مسلم از ابو هلال، از قتادة، از معقل بن یسار نقل می کرد که گفته است: * پیامبر (ص) اسب را بسیار دوست می داشت و سپس گفت: نه خدایا بلکه زنان را بیشتر دوست می داشت.

ابوسلمة موسی بن اسماعیل از ابویشر صاحب بصری، از یزید رقاشی و همگی از انس

بن مالک نقل می کنند که می گفته است * ما بیرون آمدن رسول خدا (ص) را از بوی خوش آن حضرت می فهمیدیم.

محمد بن عبید طنافسی و عبیدالله بن موسی عنسی از اعمش، از ابراهیم نقل می کردند * رسول خدا (ص) به هر طرف روی می آورد از بوی خوش شناخته می شد.

فضل بن دکین از عَزْرَة بن ثابت، از ثَمَامَة بن عبدالله بن انس نقل می کرد * انس هرگز عطر را رد نمی کرد و می گفت که پیامبر (ص) هم عطر را که به آن حضرت هدیه می شد رد نمی فرمود.

عنان بن مسلم از ابن فضالة که همان مبارک است، از اسماعیل بن عبدالله بن ابوظلحة انصاری نقل می کند که می گفته است از انس بن مالک شنیدم می گفت * هیچ گاه ندیدم که عطر و مواد خوشبو به پیامبر (ص) هدیه شود و آن را رد فرماید.

موسی بن اسماعیل از ابوبشر، از عبدالله بن عطاء مکی، از محمد بن علی نقل می کند * به عایشه گفتم: مادر جان، آیا رسول خدا بوی خوش و عطر به کار می برد؟ گفت: آری عطر ذِکَاَرَة، گفتم: عطر ذِکَاَرَة چیست؟ گفت: مشک و عنبر.

عبیدالله بن موسی و اسرائیل از عبدالله بن مختار، از موسی بن انس، از انس بن مالک نقل می کند * پیامبر (ص) جعبه کوچکی داشت و از آن خود را خوشبو می ساخت.

هاشم بن قاسم از شعبه، از خلیل بن جعفر نقل می کند که می گفته است شنیدم ابونضرة از ابوسعید خدری نقل می کرد * در حضور پیامبر (ص) صحبت از مشک شد، فرمود: مگر مشک از خوشبوترین عطرها نیست؟

فضل بن دکین از هشام بن سعید، از زید بن اسلم، از عبید بن جریج نقل می کند * به ابن عمر گفتم می بینم که این عطر مرکب را بسیار دوست می داری؟ گفت: آری این بهترین عطر در نظر پیامبر (ص) بود.

موسی بن داود از ابن لهیعة، از بکییر از نافع، از ابن عمر نقل می کند * چون می خواست بخور معطر به کار برد کافور را بر عود می نهاد و روشن می کرد و می گفت: رسول خدا همچنین می فرمود.

بیان سختی زندگی بر رسول خدا (ص)

عنان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب از ثابت بن یزید و هلال بن خَبَّاب از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کند: * پیامبر (ص) شبهای پیاپی گرسنه می‌خوابید و خانواده‌اش هم غذای شب نداشتند. گوید، معمولاً نان آنها جوین بود.

هشام بن عبدالملک - یعنی پدر ولید طیالسی - و ابوهاشم صاحب‌الزعران و محمد بن عبدالله نقل می‌کردند که انس بن مالک می‌گفته است: * فاطمه علیهاالسلام قطعه نانی برای رسول خدا (ص) آورد، فرمود: ای فاطمه این چیست؟ گفت: قرص نانی پخته‌ام دلم آرام نگرفت تا این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم این اولین غذایی است که از سه روز پیش تا کنون به دهان پدرت رسیده است.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد شیبانی از ام‌الحصین زینب دختر ابوطلق، از ابوبحر حبان بن جزء، از ابوهریره نقل می‌کرد: * رسول خدا (ص) از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بست.

ابوغسان مالک بن اسماعیل و اسرائیل از مجالد، از شعبی، از مسروق نقل می‌کرد: * روزی عایشه همچنان که برای من مشغول حدیث گفتن بود گریست، گفتم: ای مادر مؤمنان چرا گریه می‌کنی؟ گفت: امروز سیر نشدم و گرسنه‌ام و خواستم گریه کنم و چرا گریه نکنم و حال آنکه ایستادگی و زحمت رسول خدا (ص) را در گرسنگی به خاطر آوردم.

سعید بن سلیمان از هُشَیم، از مجالد، از شعبی، از مسروق نقل می‌کنند که گفت: * پیش ام‌المؤمنین عایشه رفتم دیدم می‌گرید، گفتم: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: امروز سیر نشده بودم و خواستم بگریم و چرا نگریم که بر رسول خدا (ص) گاهی چهار ماه می‌گذشت و یک بار از نان گندم سیر نمی‌خورد.

عبیدالله بن موسی و اسرائیل از ابواسحاق، از عبدالرحمن اسود، از اسود، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفت: * هیچ‌گاه سه روز پیاپی خاندان محمد (ص) غذای روز و شبی که فقط نان جو باشد نخوردند و این موضوع تا هنگام رحلت آن حضرت که به خدا پیوست ادامه داشت.

هاشم بن قاسم و ابومعشر از سعید، از ابوهریره نقل می‌کردند که می‌گفت: * گاه سه

ماه پیایی می‌گذشت و در خانه پیامبر (ص) هیچ آتشی برافروخته نمی‌شد، نه برای پختن نان و نه پختن چیز دیگری، گفتند: ای ابوهریره پس آنها چه می‌خوردند؟ گفت: فقط دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، البته همسایگانی از انصار بودند که خدای پاداش دهادشان، آنها گوسپندان و شتران شیری داشتند و گاهی اندکی شیر برای آن حضرت می‌فرستادند.

هاشم بن قاسم و محمد بن طلحة از ابو حمزة، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می‌کردند که می‌گفته است: * تا هنگام رحلت رسول خدا (ص) هیچ‌گاه خاندان آن حضرت سه وعده پیایی نتوانستند نان گندم بخورند، و هیچ‌گاه از سفره آن حضرت قطعه نانی که باقی مانده باشد برداشته نشد.

هاشم بن قاسم و جریر بن عثمان از سلیمان بن عامر نقل می‌کردند که می‌گفت از ابوامامه شنیدم می‌گفت: * هیچ‌گاه از سفره خاندان پیامبر (ص) حتی قطعه نان جوینی هم باقی نمی‌ماند.

خالد بن خدش و عبدالله بن وهب از جریر بن حازم، از یونس، از حسن بصری نقل می‌کردند که می‌گفت: * پیامبر (ص) ضمن ایراد خطبه‌یی فرمود، به خدا سوگند در خاندان محمد (ص) حتی یک صاع خوراکی وجود ندارد. ابوهریره می‌گوید: پیامبر (ص) نه خانه داشت، و به خدا سوگند پیامبر این موضوع را از این جهت نمی‌فرمود که نعمتهای خدا را برای خود اندک و کم بشمرد، بلکه می‌خواست، امت از او پیروی کند.

سعید بن سلیمان و عبّاد از هلال و عکرمه از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفت: * به خدا سوگند اتفاق می‌افتاد که چند شب پیایی خاندان پیامبر (ص) غذا و خوراکی نداشتند. محمد بن عمر واقدی و ابن ابوذئب از مقبری، از قول یکی از فرزندان ولید آزاد کرده احنسی‌ها نقل می‌کردند که می‌گفت: * در سفر و مشغول غذا خوردن بودیم که ابوهریره آمد، به او خوش آمد گفتیم و دعوت کردیم که برای غذا خوردن بیاید، گفت: نه به خدا سوگند از آن نمی‌چشم که رسول خدا (ص) رحلت فرمود و حال آنکه خود و خاندانش حتی از نان جو سیر نمی‌شدند.

روح بن عبّاد و موسی بن عبیده از عبدالله بن عبیده، از عایشه نقل می‌کردند که می‌گفت: * هیچ‌گاه پیامبر (ص) تا هنگام رحلت در روز دو مرتبه از غذا سیر نشد و هرگز در سفره ایشان آن قدر غذا نبود که سیر شود و از آن چیزی باقی بماند مگر اینکه از همان غذای موجود برای کسی که غائب بود غذا برمی‌داشتیم. به عایشه گفتند: پس غذای شما چه چیزی

بود؟ گفت: دو چیز سیاه خرما و آب. ضمناً همسایگانی از انصار داشتیم که دامهای شیرده داشتند و مقداری شیر برای ما می فرستادند، خداوند به ایشان جزای خیر دهد.

مالک بن اسماعیل و محمد بن طلحة بن مُصَرِّف از ابو حمزه، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می کنند که می گفت: * خاندان پیامبر (ص) هیچ گاه سه وعده پیاپی از نان گندم سیر نشدند و هیچ گاه تا هنگام مرگ از سفره آن حضرت قطعه نانی زیاد نیامد.

مالک بن اسماعیل و زُهَیر بن معاویه از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید، از اسود، از عایشه نقل می کنند که می گفت: * خاندان پیامبر (ص) هیچ گاه دو روز پیاپی تا چه رسد به چند روز، حتی از نان جوین سیر نشدند.

فضل بن دُکین و مطیع از کَرْدُوس تَغَلِیبی، از عایشه نقل می کردند که می گفته است: * تا هنگام رحلت پیامبر (ص) هیچ گاه خانواده اش سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشدند.

روح بن عبادة و حماد بن سلمه و کس دیگری غیر از او، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه، همچنین عارم بن فضل از حماد بن زید، از هشام بن عروة از عایشه نقل می کنند که می گفته است: * به خدا سوگند گاهی یک ماه می گذشت و ما نمی توانستیم حتی نان بپزیم. هشام می گوید، گفتم: پس رسول خدا (ص) چه چیزی تناول می فرمود؟ گفت: همسایگانی از انصار داشتیم که خداوند پاداش نیکو دهدشان، آنها مقداری شیر داشتند و اندکی از آن را به پیامبر هدیه می دادند.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک و محمد بن عمر واقدی از ابن ابوذئب، از مسلم بن جُنْدب، از نوفل بن ایاس هُدَلِیّ نقل می کردند که می گفته است: * عبدالرحمن بن عوف همنشین ما بود و دوست خوبی بود، روزی ما را با خود برد و چون به خانه اش وارد شدیم، او نخست غسل کرد و با ما نشست کاسه یی آوردند که در آن نان و گوشت بود و چون کاسه را پیش ما نهادند، عبدالرحمن گریست. گفتم: ای ابو محمد چرا گریه می کنی؟ گفت: پیامبر (ص) از جهان رخت بر بست و حال آنکه هیچ گاه خود و خاندانش از نان جوین هم سیر نمی شدند و فکر نمی کنم عمری که باقی مانده است برای این گونه خوراکیها باشد بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر است.

سعید بن منصور و عبدالحمید بن سلیمان از ابو حازم، از ابوهریره نقل می کردند که می گفته است: * رسول خدا (ص) تا هنگام مرگ هیچ گاه حتی از قطعه نان خشکی سیر نمی شد و شما دنیا را این چنین گرفته اید و ابوهریره انگشتک می زد - ظاهراً، بشکن زدن و

انگشتک زدن در اعراب دلیل شگفتی است.

خالد بن خدّاش و عبدالله بن وهب از ابن لهیعة، از عقیل، از ابن شهاب نقل می‌کنند * ابوهریره بر مغیره بن اخنس گذشت و مغیره مشغول غذا خوردن بود، ابوهریره پرسید این غذا چیست؟ گفت: آرد سبوس گرفته و گوشت چرب. ابوهریره سخت تعجب کرد و گفت: ای مغیره از تو تعجب است، پیامبر (ص) را خداوند در حالی قبض روح فرمود که حتی از نان جو و روغن نمی‌توانست شبانه‌روزی دو مرتبه غذا بخورد و حال آنکه تو و یارانت این چنین دنیا را میان خود گرفته‌اید، و انگشتک زد، و منظورش این بود که آنان چون کودکانند.

مسلم بن ابراهیم از ابان بن یزید، و قتاده از انس بن مالک نقل می‌کند * هرگز در غذای روز یا شب پیامبر نان و گوشت با هم در سفره نبود مگر در میهمانیها.

مسلم بن ابراهیم از قول سلام بن مسکین، از عمر بن معدان، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفت * در ولیمه‌یی که رسول خدا می‌داد حضور داشتم که بر سفره نه گوشت بود و نه نان.

عمر و بن عاصم کلابی از همام، از قتاده نقل می‌کرد که می‌گفت * معمولاً هر وقت به خانه انس بن مالک می‌رفتیم، نان‌وای او مشغول پخت بود، روزی گفت: از این نان بخورید، به یاد ندارم که رسول خدا تا هنگامی که به خدای خود پیوست، نان آرد سبوس گرفته و گوسپند بریانی در سفره خود دیده باشد.

معن بن عیسی از عبدالله بن مؤمل، از عبدالله بن ابومثلیکه، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگز در روز دو نوع غذا تناول نمی‌فرمود، اگر گوشتی فراهم بود و می‌خورد چیز دیگری بر آن نمی‌افزود، و اگر خرما می‌خورد یا نان فراهم می‌شد چیز دیگری بر آن نمی‌افزود، و وقتی بیمار بود، عربها برخی از داروها را پیشنهاد می‌کردند و پیامبر (ص) خود را معالجه می‌کرد و مردم غیر عرب هم گاه دارویی عرضه می‌کردند و خود را با آن مداوا می‌فرمود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر، از یزید بن هاد، از عروّة، از عایشه نقل می‌کرد * رسول خدا (ص) رحلت فرمود در حالی که هیچ‌گاه دو مرتبه در شبانروز از نان جو سیر نشد، گاهی سبوی خرما هدیه می‌کردند که مقداری رطب در آن بود و بسیار خوشحال می‌شدیم.

سعید بن سلیمان از سلیمان بن مغیره از حمید که همان ابن هلال است نقل می‌کند که عایشه می‌گفت: * ابوبکر شبی ران گوسپندی برای ما فرستاد، من قطعه‌یی از آن می‌کندم و می‌خوردم و گاهی پیامبر (ص) در دست نگه می‌داشت و قطعه‌یی می‌کند و می‌خورد و من آن را در دست نگه می‌داشتم. به عایشه گفتند: چراغ نبود؟ گفت: اگر چراغ می‌داشتیم آن را نانخورش می‌کردیم. گاه یک ماه می‌گذشت و خاندان پیامبر (ص) نان نمی‌پختند و دیگری بر آتش نمی‌نهادند. می‌گویند، این موضوع را برای صفوان نقل کردم، گفت: گاهی این موضوع دو ماه طول می‌کشد.

عبیدالله بن موسی از شیبان، از اعمش، از عمرو بن مروه، از ابونضر نقل می‌کرد که می‌گفت از عایشه شنیدم که می‌گفت: * در خانه با پیامبر (ص) نشسته بودیم، ابوبکر ران گوسپندی برای ما هدیه فرستاد و من در تاریکی آن را همراه رسول خدا قطعه قطعه کردیم، کسی گفت: مگر چراغ نداشتید؟ گفت: اگر چراغی می‌داشتیم آن را می‌خوردیم.

خالد بن خدش و ابوجمیع از حمید بن هلال نقل می‌کرد و او سلسله حدیث خود را به عایشه می‌رساند که می‌گفته است: * شبی ران پوست‌کنده گوسپندی را از خانه ابوبکر برای ما هدیه آوردند، گاهی رسول خدا (ص) آن را قطعه قطعه می‌کرد و گاهی من، مردی گفتم: ای ام‌المؤمنین مگر چراغ نداشتید؟ گفت: اگر چراغی می‌داشتیم آن را می‌خوردیم.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر حمید بن زیاد، از یزید بن قسیط، از عروه، از عایشه نقل می‌کرد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) رحلت فرمود و حال آنکه هیچ‌گاه در شبانروز دو وعده غذا نداشت و از نان جو و روغن هم نمی‌توانست دو مرتبه سیر شود.

روح بن عباد و ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک، از نعمان بن بشیر نقل می‌کرد که می‌گفت از عمر بن خطاب ضمن آنکه خبر فتوحات را به مردم می‌داد، شنیدم که می‌گفت: * خودم دیدم رسول خدا (ص) تمام روز از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرما می‌معمولی نمی‌یافت که شکم خود را سیر فرماید.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از سماک، از نعمان بن بشیر نقل می‌کند که می‌گفت از عمر شنیدم می‌گفت: * خدا را ستایش کنید چه بسا روزها که پیامبر (ص) از گرسنگی به خود می‌پیچید و خرما می‌معمولی هم پیدا نمی‌کرد تا شکم خود را سیر فرماید.

فضل بن دکین و حسن بن موسی گفتند زهیر، از سماک نقل می‌کرده است که شنیده

است * نعمان بن بشیر از فراز منبر به مردم می‌گفته است: پیامبر (ص) چگونه بود و شما چگونه اید. مگر پیامبر شما از خرما می‌سیر می‌شد و شما امروز به انواع رطب و کره و سرشیر هم راضی نیستید. حسن بن موسی در این روایت به جای انواع خرما انواع لباس گفته است.

موسی بن اسماعیل از ابوداود سلیمان بن عبید مازنی، از عمران بن زید مدنی، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است * به خانه عایشه رفتیم و گفتیم مادر جان سلام، گفت: سلام بر تو و گریست. گفتیم: مادر جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به من خبر رسیده است که برخی از شما چندان غذاهای گوناگون می‌خورند که نیازمند دارو می‌شوند تا غذای آنان را هضم کند و پیامبر شما (ص) را به خاطر آوردم که از دنیا رحلت فرمود در حالی که هیچ‌گاه در شبانروز از دو نوع غذا سیر نمی‌شد، اگر خرما خورده بود نان نمی‌خورد و اگر نان خورده بود خرما نمی‌خورد و این موضوع مرا به گریه واداشت.

محمد بن اسماعیل بن ابوقدینک و محمد بن عمر واقدی از حماد بن ابوحمید، از محمد بن منکدر نقل می‌کنند که می‌گفت * عروة بن زبیر به من رسید و دستم را گرفت و گفت: ای ابو عبدالله، گفتم: گوش به فرمانم بگو، گفت: امروز پیش مادرم عایشه - از نظر اینکه همسران رسول خدا به منزله مادران مسلمانانند عروه چنین تعبیر کرده است، ضمناً توجه دارید که عایشه خاله اوست - رفتم و او گفت: پسرکم، گفتم: آری. گفت: به خدا سوگندگاه در خانه پیامبر (ص) چهل شب پیایی بر ما می‌گذشت در حالی که در خانه چراغ و هیچ‌گونه آتش دیگر برافروخته نمی‌کردیم. گفتم: مادر جان پس با چه چیزی زندگی می‌کردید؟ گفت: با دو چیز سیاه، خرما و آب.^۱

روح بن عبادة از بشطام بن مسلم، از معاویه بن قرة، از پدرش نقل می‌کنند که می‌گفته است * ما با پیامبر خود روزگار گذرانیدیم و خوراکی جز دو چیز سیاه نداشتیم، گوید، پدرم به من گفت: آیا می‌دانی دو چیز سیاه چیست؟ گفتم: نه، گفت: خرما و آب.

فضل بن دکن از مصعب بن سلیمان زهری نقل می‌کند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت * مقداری خرما برای رسول خدا هدیه آوردند که دست به کار

۱. این تعبیر «دو چیز سیاه» برای آب و خرما شاید منظور بیان رنگ نباشد زیرا در مورد آب درست نیست، و به‌طوری که می‌بینید در چند روایت آمده است، گمان می‌کنم منظور بیان بی‌ارزش بودن آن دو یا فراوانی نسبی و در دسترس بودن همگان باشد، ما هم در فارسی برای بیان بی‌ارزشی چیزی گاهی می‌گوییم دو پول سیاه نمی‌ارزد. - م.

تقسیم کردن و هدیه فرستادن از آن شد و دیدم از شدت گرسنگی همان طور که سرپا نشسته بود از آن تناول می فرمود.

عمرو بن عاصم کیلابی از هَمَّام بن یحیی، از قتاده، از انس نقل می کند که می گفته است: * ام سُلَیْم همراه او مقداری خرما برای رسول خدا (ص) هدیه فرستاد، انس می گوید، پیامبر (ص) یک مشت از آن خرما برای بعضی از همسران خود فرستاد و چنان شروع به خوردن کرد که فهمیده می شد سخت گرسنه و خواهان آن است.

عُفان بن مسلم از ابان، از قتاده، از انس نقل می کند: * مردی یهودی پیامبر (ص) را به نانی جوین و مقداری روغن بوناک دعوت کرد و پذیرفت.

محمد بن عبدالله اسدی و سفیان از منصور بن صفیة، از مادرش، از عایشه نقل می کرد که می گفت: * رسول خدا (ص) رحلت فرمود و حال آنکه ما از همان دو چیز سیاه [آب و خرما] هم سیر نشدیم.

سعید بن منصور و خالد بن خداهش هر دو از داود بن عبدالرحمن، از منصور بن عبدالرحمن، از قول مادرش صفیة، از عایشه نقل می کرد که می گفته است: * رسول خدا (ص) هنگامی رحلت فرمود که مردم از خرما و آب سیر می شدند - خرما و آب در دسترس همه مسلمانان بود.

ولید بن اعزّ و سعید بن منصور از عبدالحمید بن سلیمان، از ابو حازم، از سهل بن سعد نقل می کردند که می گفته است: * پیامبر (ص) تا هنگامی که رخت از جهان بر بست در یک روز دو مرتبه از خوراکی سیر نشد.

اسماعیل بن ابان و راق از کثیر بن سُلَیْم، از انس نقل می کند: * هیچ گاه از مقابل پیامبر (ص) چیزی برداشته نمی شد - غذا فقط به مقدار لازم و کم بود - و هیچ گاه تشکچه یی همراه آن حضرت نمی بردند که بر آن بنشیند.

مسلم بن ابراهیم و حمّاد بن سلمه از فرقد سنجی، از سعید بن جبیر، از ابن عمر نقل می کردند که می گفت: * رسول خدا (ص) را دیدم که باروغنی که پرورده و آماده نشده بود موهای خود را چرب کرد.

هاشم بن قاسم و عبدالحمید بن بهرام از شُهَید، از اسماء دختر یزید نقل می کردند که می گفته است: * روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود، زره آن حضرت در گرو یک بار جو پیش مردی یهودی بود.

سعید بن سلیمان و عبدالحمید بن سلیمان از ابو حازم نقل می کردند که می گفت: * به سهل بن سعد گفتم: آیا در روزگار رسول خدا (ص) غربال و الک وجود داشت؟ گفتم: من در آن زمان غربال ندیدم، و پیامبر (ص) هم تا هنگامی که رحلت فرمود آرد بیخته جو نخورد. گوید، گفتم: پس چگونه نان و آرد درست می کردید؟ گفتم: معمولاً دستاس می کردیم و بعد فوت می کردیم مقداری از پوست آن با دمیدن به هوا می رفت و بقیه آن هم می ماند.

واقدی و اَفَلح بن سعید گویند از عبدالله بن رافع شنیدیم که می گفت شنیده است ام سلمه می گفته است: * هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود مسلمانان غربال و آردبیز نداشتند.

واقدی گوید فائد، از عبدالله بن علی بن ابورافع، از قول مادر بزرگش سَلْمی نقل می کرد که می گفته است: * در روزگار رسول خدا (ص) ما غربال و الک نداشتیم و وقتی جو را دستاس می کردیم، یکبار آن را باد می دادیم.

واقدی از نافع بن ثابت، از ابن دودمان نقل می کرد: * رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر آرد جو را بدون اینکه غربال شده باشد می خوردند.

واقدی و ابومعشر از مقبری، از ابوهریره نقل می کرد: * پیامبر (ص) می گفته است پروردگارا از گرسنگی به تو پناه می برم که بد هم آغوشی است.

واقدی از شیبان، از جابر، از ابو جعفر - منظور حضرت امام محمد باقر است - نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) تا هنگام مرگ بیشترین خوراکش نان جو و خرما بود.

واقدی و منصور بن ابی الاسود از اسماعیل بن ابو خالد، از حکیم بن جابر نقل می کند: * در خانه پیامبر (ص) کدو دیده شد و پرسیدند با کدو چه می کنید؟ گفتند: خوراک خود قرار می دهیم، و کمک در صرفه جویی است.

واقدی و عبدالرحمن بن ابوالزناد از مخرمه بن سلیمان والبی، از اعرج نقل می کرد که ابوهریره گفته است: * پیامبر (ص) غالباً گرسنه می ماند. اعرج می گوید، به ابوهریره گفتم: این گرسنگی چگونه بود و چه علتی داشت؟ گفتم: به واسطه زیادی میهمانان و مردمی که به همین منظور با آن حضرت می آمدند، وانگهی هیچ گاه غذا نمی خوردند مگر اینکه برخی از یاران و نیازمندی که از مسجد آمده بودند، همراه بودند، چون خداوند خیبر را گشود نسبتاً

کشایشی پیش آمد ولی اصولاً زندگی در مدینه با سختی و تنگدستی همراه بود که سرزمین خشک بدون کشت است و بیشتر غذای مردم آن شهر خرما بود با وجود این در دین خود پایدار و استوار بودند.

مخرمه بن سلیمان می گوید: * در عین حال از روزی که پیامبر (ص) به مدینه آمد تا روزی که رحلت فرمود دیگ کوچکی غذا از خانه سعد بن عباده همه روزه برای خانه پیامبر (ص) فرستاده می شد، برخی دیگر از انصار غیر از سعد بن عباده هم این کار را انجام می دادند ولی روز به روز تعداد مستمندان و کسانی که به مدینه می آمدند بیشتر می شد و آن سرزمین هم اصلاً خشک و زندگی در آن دشوار بود، محصول کشاورزی ایشان از آب اندکی که مردان مجبور بودند بر دوش خود آن را به نخلستانها برسانند یا به وسیله شتر ببرند تأمین می شد و شتران هم گاهی کشتزارها را خراب می کردند و چه بسا که نخلستانهای ایشان گرفتار آفت می شد و محصول آن سال از میان می رفت.^۱

واقدی و معاویه بن صالح از یحیی بن جابر، از مقدم بن معدی کرب نقل می کرد: * رسول خدا (ص) می فرمود: آدمی هیچ ظرفی بدتر از شکم را انباشته نمی کند، و حال آنکه برای او فقط چند لقمه بی که نیرویش را تأمین کند کافی است، بر فرض هم که مجبور باشد باید یک سوم آن برای خوراکی و یک سوم آن برای آشامیدنی و یک سوم آن برای خودش باشد.

۱- این سعد در اینجا چند لغت را توضیح داده که در ترجمه مورد استفاده قرار گرفت و ترجمه توضیح آنها ضرورتی نداشت، م.

بیات صفات جسمی رسول خدا (ص)

یَعْلَى و محمد پسران عُبَیدِ طَنَافِسی و عبیدالله بن موسی عَبَّیسی و محمد بن عبدالله بن زبیر اسدی از مجمع بن یحیی انصاری، از عبدالله بن عمران، از قول مردی از انصار نقل می‌کنند که: * او از علی (ع) در حالی که در مسجد کوفه حمایل شمشیرش را بر خود پیچیده بود، دربارهٔ صفات جسمی پیامبر (ص) سؤال کرد، فرمود:

رسول خدا (ص) سپیدچهره و رنگ رخسارش گلغام، چشمانش سیاه و درشت، موهایش صاف و نرم و ریش آن حضرت انبوه، گونه‌هایش کم‌گوشت و استخوانی و گردنش چون جام سیمین بود، زلف داشت، از زیر گلو تا زیر نافش رشته مویی باریک چون نی رسته بود و بر سینه و شکمش جز آن موی دیگری وجود نداشت، دست و پایش درشت و استخوانی بود، به هنگام راه رفتن اندکی به جلو متمایل می‌شد همچون کسی که از سرازیرها فرود می‌آید و به هنگام برخاستن چابک و سریع بود، هرگاه به سویی برمی‌گشت با تمام بدن خود برمی‌گشت، دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون مروارید بود، عرق بدنش خوشبوتر از مشک تازه بود، نه کوتاه‌قامت بود و نه بلند و نه ناتوان و تنبل، نه پیش از او و نه بعد از او هیچ‌کس را چون او ندیده‌ام، درود و سلام خدا بر او باد.

یزید بن هارون و یحیی بن عباد و حسن بن موسی از حماد بن سلمه، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از محمد حنفیه، از پدرش علی علیه‌السلام نقل می‌کنند که می‌فرموده است: * رسول خدا (ص) دارای سر بزرگ و چشمان درشت که در سپیدی آن رگه‌های سرخ وجود داشت و مژگان بلند برگشته و ریش انبوه و رنگ چهره‌اش درخشان بود، به هنگام راه رفتن چنان حرکت می‌کرد که گویی رو به بالا حرکت می‌کند و چون به سویی برمی‌گشت با

تمام بدن برمی گشت و کف دست و پاهایش نسبتاً استخوانی و درشت بود.

فَضْل بن دُکَیْن و هاشم بن قاسم از قول مسعودی، از عثمان بن عبدالله بن هرمز، از نافع بن جُبَیْر بن مطعم، از علی علیه السلام نقل می کردند که می فرموده است: * پیامبر (ص) نه بلندقامت بود و نه کوتاه، سر آن حضرت درشت و بزرگ و ریش ایشان انبوه و دست و پایش ورزیده و رنگ چهره اش گلغام و استخوان بندی بدنش درشت و مژگانش بلند و برگشته بود، هنگام راه رفتن اندکی به جلو خم می شد گویی در سرازیری حرکت می کند، پیش از او و بعد از او کسی را آن چنان ندیده ام، سلام و درود خدا بر او باد.

سعید بن منصور از نوح بن قیس حدّانی، از خالد بن خالد تمیمی، از یوسف بن مازن رایسی نقل می کنند: * کسی به علی (ع) گفت: پیامبر (ص) را برای ما توصیف کن، فرمود: قامتش بلند نبود ولی از افراد معمولی بلندتر می نمود، چون همراه گروهی می آمد از همگان برتر بود، چهره اش سپید و سخت درخشان بود، سر آن حضرت بزرگ و پیشانی ایشان روشن و تابان و مژگانش بلند و برگشته و دو کف دست و پایش درشت و ستبر بود، چون راه می رفت تند حرکت می فرمود گویی از سرازیری فرو می آید، عرق بر چهره اش همچون دانه های مروارید بود، نه پیش از آن حضرت و نه پس از او کسی همچون او ندیده ام.

سعید بن منصور و حکم بن موسی از عیسی بن یونس، از عمر آزاد کرده غُمَرَة نقل می کردند که می گفت ابراهیم بن محمد از فرزندزادگان علی (ع) برایم نقل کرد: * هرگاه علی (ع) پیامبر (ص) را وصف می کرد چنین می فرمود: رسول خدا (ص) نه بلندقامت که بیش از معمول بلندتر باشد بود و نه کوتاه قامت بلکه معتدل و میانه بود، موهای آن حضرت نه کاملاً پیچیده و نه کاملاً صاف ولی در عین حال که مختصر تابی داشت صاف بود، صورتش نه استخوانی لاغر و نه فربه و گوشت آلود بود، چهره اش سپید و مدور و آمیخته با رگه های سرخ (گلغام) بود، چشمانش سیاه و درشت و مژگانش برجسته، شانه هایش فراخ و ستبر، و خالی از موی بود، روی سینه اش موی نرمی رسته بود، دو کف دست و پای ایشان ستبر و درشت بود، هنگام که راه می رفت گویی در سرازیری حرکت می کرد و چون به سوی برمی گشت با تمام بدن برمی گشت، میانه دو شانه اش مهر نبوت قرار داشت و او خاتم پیامبران و از همگان بخشنده تر و شجاع تر و راستگوتر و صریح تر و نسبت به پیمان و تعهد وفادارتر بود، بسیار ملایم و خوش برخورد بود، در عین حال هرکس او را می دید نخست از او هیبت می داشت و هرکس با او معاشر بود دوست می داشتش، هرکس می خواست آن

حضرت را توصیف کند می‌گفت پیش از آن حضرت و پس از ایشان کسی همچون ایشان ندیده‌ام، درود و سلام خدا بر او باد.

سعید بن منصور از خالد بن عبدالله، از عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) از پدرش، از جدش نقل می‌کرد * کسی به علی (ع) گفت: ای ابوالحسن پیامبر (ص) را برای ما توصیف کن، و علی (ع) فرمود: پیامبر (ص) سپید‌چهره بود و سپیدی آمیخته با سرخی، مژگان بلند و برجسته و چشمانی درشت و سیاه داشت، نه کوتاه‌قامت بود و نه بلند ولی از افراد کشیده‌قامت شمرده می‌شد، دارای استخوان‌بندی درشت و بر سینه‌اش موی نرم بود، موهای آن حضرت نه پیچیده بود و نه کاملاً صاف، کف دست و پایش ستر بود، هنگامی که راه می‌رفت به جلو متمایل می‌شد گویی از سربالایها بالا می‌رود، دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون دانه‌های مروارید بود، پیش و بعد از آن حضرت کسی را آن‌چنان ندیده‌ام، سلام و درود خدا بر او باد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب (ع)، از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می‌کند که می‌فرموده است * هنگامی که پیامبر (ص) مرا به یمن فرستاده بودند، روزی برای مردم سخنرانی می‌کردم، یکی از دانشمندان دینی یهودی ایستاده بود و کتابی در دست داشت و به آن نگاه می‌کرد، مرا صدا زد و گفت: ابوالقاسم را برای ما توصیف کن. و من چنین گفتم: رسول خدا (ص) نه کوتاه‌قامت است و نه بیش از اندازه بلند، موهایش پیچیده و مجعد و کاملاً آویخته و صاف هم نیست، بلکه موهایش سیاه و میان این دو حالت است، سرش بزرگ و رنگ رخسارش سپید آمیخته با رگه‌های سرخ است، اندامها و استخوان‌بندی بدنش درشت و کف دست و پایش ستر است، رشته باریک مویی روی سینه‌اش رسته است، مژگانش برجسته و ابروهایش پیوسته و پیشانی‌اش گشاده است، شانه‌هایش فراخ است و به هنگام راه رفتن چنان حرکت می‌کند که گویی از فراز بلندیها پایین می‌آید، من نه قبلاً و نه بعداً هیچ‌کس را چون او ندیده‌ام. علی (ع) گوید، در این هنگام سکوت کردم، آن مرد به من گفت: دیگر بگو و صفات دیگرش چیست؟ گفتم: آنچه می‌دانستم گفتم. او گفت: در چشمهایش رگه‌های سرخ دیده می‌شود و ریش او زیباست و دهانش و گوشهایش هم در کمال زیبایی است، به هر سو که برمی‌گردد با تمام بدن برمی‌گردد. من گفتم: به خدا سوگند اینها همه نشانیهای اوست، مرد یهودی گفت: چیز دیگری هم هست. من گفتم: چه چیزی؟ گفت: کمی گوش‌پشت و خمیده است. گفتم: این

همان چیزی است که بیان کردم و گفتم به هنگام حرکت گویی از فراز بلندی پایین می آید. دانشمند مذکور گفت: من این نشانیها را در کتاب پدران خود دیده‌ام و چنین خوانده‌ایم که او از حرم خدا و منطقه امن الهی که محل خانه خداست مبعوث می‌شود و سپس به جای دیگری هجرت می‌کند و آن جا را محل امن و حرم قرار می‌دهد و حرمت آن منطقه همچون حرمت حرم الهی می‌شود، و انصاری را که پیامبر (ص) پیش ایشان هجرت می‌کند می‌شناسیم که گروهی از فرزندان زادگان عمرو بن عامرند و پرورش دهنده درختان خرماوند و مردم آن سرزمین هم یهودی هستند. علی فرمود: آری هموست و رسول خداست که درود و سلام بر او باد. دانشمند یهودی گفت: آری گواهی می‌دهم که او نبی و فرستاده خداوندست و برای همگان مبعوث شده است، درود و سلام خدا بر او باد من به آیین او زندگی می‌کنم و می‌میرم و به خواست خداوند متعال بر آن آیین در قیامت برانگیخته می‌شود. گوید، او پیش علی علیه السلام می‌آمد و آن حضرت به او قرآن و شرایع اسلام را آموزش می‌داد، آن‌گاه علی (ع) از یمن بیرون آمد و آن دانشمند همچنان در یمن ماند و به روزگار خلافت ابوبکر درگذشت در حالی که به پیامبر (ص) مؤمن بود.

مَعْنُ بن عیسیٰ اشْجَعِی از مالک بن انس و عبدالله بن مسلمة بن قَعْنَب و خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال و هر دو از رَبِیْعَةَ بن ابوعبدالرحمن نقل می‌کردند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیده که می‌گفته است: رسول خدا میانه‌بالا بوده است نه بلند و نه کوتاه، سپید بی نمک و گندم‌گون هم نبوده است، موهای آن حضرت هم نه پیچیده و مجعد بوده است و نه کاملاً صاف و آویخته.

عنان بن مسلم و حسن بن موسی از حماد بن سلمة، از ثابت، از انس نقل می‌کردند که می‌گفته است: چهره و رنگ رخسار رسول خدا (ص) درخشان و گلنাম بود و به هنگام راه رفتن با وقار حرکت می‌فرمود، هیچ دیبا و حریری را لطیف و ملایم‌تر از کف دست او ندیده‌ام و هیچ مشک و عنبری به خوشبویی بدن آن حضرت نبویده‌ام.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری از حُمَیْد، از انس نقل می‌کردند که می‌گفته است: هرگز حریری و خزئی را به نرمی کف دست رسول خدا ندیده‌ام، و هرگز مشک و عنبری به خوشبویی بدن رسول خدا (ص) نبویده‌ام.

سعید بن منصور و خلف بن ولید هم از خالد بن عبدالله، از حُمَیْد، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: رنگ رخسار رسول خدا (ص) گندم‌گون بود و هیچ‌گاه

مشک و عنبری به خوشبویی بدن ایشان نبویده‌ام، سلام و درود الهی بر او باد.
 یزید بن هارون از جریر بن حازم، از قتاده، از انس نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) دارای پاهای ستبر بود و زیاد عرق می‌کرد و پس از او هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام.
 فضل بن دُکَین از مَنَدَل، از حُمَید، از انس نقل می‌کند که می‌گفت: * رسول خدا نه کوتاه قامت بود و نه بلند.

عمرو بن عاصم از هَمَّام، از قتاده، از انس بن مالک یا از مرد دیگری از ابوهریره نقل می‌کرد: * رسول خدا (ص) دارای کف دست و کف پای برجسته و ضخیم و بسیار نیکو چهره بود، و پس از آن حضرت هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام.

محمد بن اسماعیل بن ابوقدّیک و موسی بن داود از ابن ابوذئب، از صالح بن ابوصالح آزاد کرده تَوَّامَة، از ابوهریره نقل می‌کنند که پیامبر (ص) را چنین توصیف می‌کرد: * ستبر بازو و دارای مژگان برجسته و شانه فراخ که با تمام بدن به طرفی رو می‌کرد یا پشت می‌فرمود. گوید، پدر و مادرم فدای او باد که نه دشنام‌دهنده و نه یاوه‌گو و نه اهل هیاهو در کوچه و بازار بود.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواؤیس مدنی از سلیمان بن بلال، از عبدالملک بن قدامه بن ابراهیم جَمَجِی از قدامه بن موسی، از محمد بن سعد مسیب نقل می‌کرد: * ابوهریره هرگاه کسی از اعراب و اشخاصی که پیامبر (ص) را ندیده بودند می‌دید می‌گفت: آیا پیامبر (ص) را برای شما توصیف کنم؟ و بعد می‌گفت: پیامبر (ص) دارای پاهای ستبر و مژه‌های بلند و پهلوهای سپید بود با تمام بدن رو می‌کرد یا پشت می‌فرمود، پدر و مادرم فدای او باد که نه قبلاً و نه بعداً هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام.

حسن بن موسی و موسی بن داود از ابن لهیعة، از ابویونس، از ابوهریره نقل می‌کنند که می‌گفته است: * هیچ چیز را زیباتر از رسول خدا ندیده‌ام گویی در پیشانی آن حضرت خورشید خانه داشت، و هیچ‌کس را ندیده‌ام که در راه رفتن از رسول خدا (ص) تندتر حرکت کند، گویی زمین زیر پای او در نور دیده می‌شد، ما خود را به زحمت می‌انداختیم که پایه پای آن حضرت حرکت کنیم و ایشان ناراحت نبود.^۱

محمد بن عمر واقدی از عبدالملک، از سعید بن عبید بن سَبَّاق، از ابوهریره نقل

۱. این عبارات وسیله احمد بن حجاج هم عیناً نقل شده است که چون مکرر بود از ترجمه آن خودداری شد. - م.

می کرد که می گفته است: رسول خدا دارای کف دست و پای ستبر و ساقهای ورزیده و بازوهای پهن بود و چهارشانه و سینه فراخ، و موهای نسبتاً صاف و مژگان بلند و برگشته و دهان و ریش بسیار زیبا و گوش نه بزرگ و نه کوچک داشت، میانه بالا بود نه کوتاه و نه بلند، رنگ چهره اش از همگان بهتر بود با تمام بدن رو می کرد یا پشت می فرمود، نه کسی چون او دیده ام و نه شنیده ام.

احمد بن حجاج خراسانی از عبدالله بن مبارک، از قول اسامة بن زید و موسی بن مسلم آزاد کرده دختر قارظ از ابوهریره نقل می کرد که غالباً پیامبر (ص) را چنین توصیف می کرد: دارای مژگان بلند و برگشته و بر و بازوی سپید بود و به هر طرف که برمی گشت با تمام بدن برمی گشت، چشم من مانند او ندیده است و نخواهد دید.

قُدَامَةُ بن محمد مدنی از قول مادرش فاطمه دختر مُضَرِّ، از قول پدر بزرگش خَشْرَم بن بَشَّار نقل می کرد: مردی از بنی عامر به حضور ابوامامة باهلی آمد و گفت: تو مردی عربی و هر چه را توصیف کنی به طور کامل توصیف می کنی، پیامبر (ص) را برای من چنان توصیف کن که گویی خودم او را دیده ام. ابوامامة گفت: رسول خدا (ص) مردی سپید چهره بود و سپیدی آمیخته با سرخی (گلفام)، چشمان سیاه درشت و مژگان بلند برگشته داشت، استخوان بندی درشت داشت و چهارشانه بود، بر روی بازوان و سینه اش موی رسته بود و بر روی سینه یک رشته مو داشت، برخی از او بلند قامت تر و برخی از او کوتاه قامت تر بودند، دو جامه سَحُولی^۱ بر تن داشت، ازارش تا سه چهار انگشت زیر زانوانش بود، ردایش به هنگام حرکت مزاحم او نبود که آن را زیر بغل خود جمع می فرمود، هنگام راه رفتن با سنگینی و وقار حرکت می کرد گویی در سربالاییها حرکت می کرد، و چون به سوی برمی گشت با تمام بدن برمی گشت و میان شانه هایش آن حضرت مهر نبوت بود.

مرد عامری گفت: آن چنان وصف کردی که اگر آن حضرت میان همه مردم باشد او را خواهم شناخت.

ابوداود سلیمان طیالسی از شُعْبَةَ، از سماک بن حرب نقل می کرد که می گفت از جابر بن سَمُرَةَ شنیدم می گفت: پیامبر (ص) دارای دهان نسبتاً بزرگ و پاشنه های ظریف بود. عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکَین از اسرائیل، از سماک نقل می کنند: از جابر بن

۱. سَحُول، بر وزن صُبُور شهرکی در یمن که پارچه نخی آن معروف بوده است، ضمناً این کلمه به معنی پاکیزه و شسته هم به کار رفته که هر دو معنی مناسب است. - م.

سَمْرَةٌ ضمن توصیف حضرت ختمی مرتبت شنیده است که در پاسخ مردی که از او پرسیده است آیا چهره رسول خدا (ص) دراز و مثل شمشیر بود؟ گفته است: نه چهره رسول خدا چون ماه و خورشید گرد بود.

عفان بن مُسَلِّم و ابوالولید هشام طیالسی از شعبه، از ابواسحاق نقل می کنند که می گفته است: * از براء شنیدم که رسول خدا دارای قامت معتدل و چهارشانه بود، عفان اضافه می کرد که موهای سر پیامبر (ص) تا لاله های گوش آویخته بود و حله سرخ بر تن داشت. و کعب بن جراح از سفیان، از ابواسحاق، از براء نقل می کرد: * رسول خدا (ص) چهارشانه و میانه بالا بود، نه کوتاه و نه بلند.

فضل بن دُکَیْن از زُهَیْر، از ابواسحاق نقل می کرد: * مردی از براء پرسید آیا چهره رسول خدا (ص) کشیده و کتابی (مثل شمشیر دراز) بود؟ گفت: نه چهره آن حضرت مدور و چون ماه بود.

هَوْدَةُ بن خلیفه از عَوْف، از یزید فارسی نقل می کرد که می گفت: * هنگامی که ابن عباس زنده بود در بصره رسول خدا (ص) را در خواب دیدم، به ابن عباس گفتم: رسول خدا را خواب دیدم، او گفت: پیامبر (ص) می فرمود: شیطان نمی تواند به شکل من متصور شود و هرکس مراد در خواب ببیند خودم را در خواب دیده است، اکنون می توانی کسی را که در خواب دیده ای برای من توصیف کنی؟ گفتم: آری مردی دیدم میانه بالا، رنگ چهره اش گندمگون مایل به سپیدی بود، لب و دهان بسیار زیبایی داشت، چشمانش سیاه درشت و گونه هایش زیبا و ریش او انبوه بود و تازیگر گلو ادامه داشت.

عوف می گوید: با همه این اوصاف نمی دانم چگونه بود - در وصف من نمی گنجد - ، ابن عباس به یزید فارسی گفت: اگر در بیداری هم آن حضرت را دیده بودی بیش از این نمی توانستی وصف کنی.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عثمان بن مُغْبِرَة، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند: * پیامبر (ص) می فرمود: من عیسی و موسی و ابراهیم علیهم السلام را دیده ام، عیسی مردی بود دارای موهای پیچیده و سرخ روی و سینه فراخ، موسی مردی تنومند و دارای موهای صاف آویخته و به شکل مرد زُط^۱ بود، گفتند: ای رسول خدا ابراهیم چگونه بود؟ فرمود: به

۱. زُط، در متنی الارب و اقرب الموارد آمده است که نام طایفه بی از هندوان و عرب جت است. - م.

پیامبر خودتان بنگرید.

عَفَان بن مسلم از حَمَاد بن سلمة، از داود بن ابوهند، از قول مردی از ابن عباس نقل می‌کرد: * پیامبر (ص) به هر سو برمی‌گشت با تمام بدن برمی‌گشت و چون راه می‌رفت بسیار بانشاط و بدون تنبلی حرکت می‌فرمود.

یزید بن هارون برای ما از جُریری نقل می‌کرد که می‌گفته است: * همراه ابوطیفیل بر گرد خانه کعبه طواف می‌کردیم، گفت: هیچ‌کس از کسانی که پیامبر (ص) را دیده باشد غیر از من باقی نمانده است. گفتیم: تو پیامبر (ص) را دیده‌ای؟ گفت: آری. گفتیم: چگونه بود؟ گفت: سپید نمکین و نه فربه و نه لاغر.

خَلْف بن ولید از دِی از خالد بن عبدالله، از جریری، از ابوطیفیل نقل می‌کرد که جریری به او گفته است: * آیا رسول خدا را دیده‌ای؟ گفته است، آری سپید و دارای چهره نمکین بود.

یزید بن هارون از مسعر، از عبدالملک بن عمیر، از ابن عمر نقل می‌کرد که می‌گفته است: * هیچ‌کس را بخشنده‌تر و بزرگوarter و شجاع‌تر و درخشان‌تر از پیامبر ندیده‌ام، درود و سلام خدا بر او باد.

محمد بن عمر واقدی از بُکَیر، از مِسْمَار، از زیاد بنده سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که می‌گفته است: * از سعد پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌فرمود؟ گفت: نه و علاقه‌ی هم به آن کار نداشت، چند موی سپید در زیر لب پایین و در جلو سر داشت به طوری که اگر می‌خواستیم بشمرم، می‌شمردم. گفتیم: بقیه صفات جسمی آن حضرت چگونه بود؟ گفت: مردی میانه‌بالا بود نه سپید بی‌نمک بود و نه سیه‌چرده، موهایش نه پیچیده بود و نه کاملاً صاف و آویخته، ریش او بسیار زیبا و پیشانی او بلند و دارای رگه‌های سرخ بود، انگشتانش ضخیم و موهای سر و ریش آن حضرت کاملاً سیاه بود.

خالد بن مُخَلَّد بَجَلِی از عبدالله بن جعفر، از اسماعیل بن محمد بن سعد، از عامر بن سعد، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیامبر به طرف راست سلام می‌داد و آن قدر چهره‌اش را به طرف راست برمی‌گرداند که سپیدی گونه‌اش دیده می‌شد و سپس به طرف چپ سلام می‌داد - ظاهراً منظور در نماز است که هنوز هم در حجاز به شدت معمول و متداول است.

فضل بن دُکَین از اَبُو الْأَحْوَص، از اَشْعَثُ بن سُلَیْم نقل می‌کند که می‌گفته است

« شنیدم پیرمردی از بنی کنانه پیامبر (ص) را چنین توصیف می کرد که سپید چهره و میانه بالا و از زیباترین مردان بود.

محمد بن عمر واقدی از فرّوة بن زُبَید، از بشیر آزاد کرده ماری ها، از جابر بن عبدالله نقل می کرد: « پیامبر (ص) سپید چهره آمیخته به سرخی (گلفام) و دارای انگشتان سبب و میانه بالا بود، موهایش نه پیچیده و نه کاملاً صاف بود او که راه می رفت مردم ناچار بودند از پی او با حالت دویدن حرکت کنند، هرگز نظیر او را نخواهی دید.

واقدی از شبیان، از جابر، از ابوطیفیل نقل می کرد که می گفته است: « روز فتح مکه پیامبر (ص) را دیدم شدت سپیدی چهره و سیاهی موی آن حضرت را فراموش نمی کنم، برخی از او کوتاه تر و برخی بلندتر بودند، به مادرم خَوَلَة گفتم: این کیست؟ گفت: همین رسول خداست که درود و سلام خدا بر او باد. گوید، به ابوطیفیل گفتم: جامه اش چگونه بود؟ گفت: به خاطر ندارم.

محمد بن عمر واقدی از شبیان، از جابر، از ابوصالح، از ام هلال نقل می کرد که می گفت: « هرگاه شکم رسول خدا را می دیدم به یاد کاغذهای سپیدی که روی یکدیگر تا داده باشند می افتادم.

عبدالله بن موسی از موسی بن عبّیده، از ایوب بن خالد از قول کسی نقل می کند که ضمن توصیف پیامبر (ص) می گفته است: « هیچ مردی را به آن زیبایی ندیده ام گویی ماهپاره یی بود.

فضل بن دُکَین از یوسف بن صُهَیب، از عبدالله بن بُرَیده نقل می کرد که می گفته است: « پیامبر (ص) از همگان دارای پاهای زیباتری بود.

فَضْل بن دُکَین از سُفیان ثَوْری، از زُبَیر، از ابراهیم نقل می کرد: « پیامبر (ص) گاهی پای چپ خویش را زیر خود می نهاد چنان که خون در آن جمع می شد و ظاهراً سیاه دیده می شد.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی - ظاهراً مقصود محمد بن حنفیه است یا حضرت امام محمد باقر ولی معمولاً برای حضرت باقر کنیه ابو جعفر را در موارد دیگر به کار برده است - نقل می کند که می گفته است: « پیامبر (ص) در حمله سخت متهور و دلیر بود.

وَهْب بن جریر از اَبی، از حسن بصری نقل می کرد: « پیامبر (ص) بخشنده تر و

شجاع تر و زیبارو تر و سپید چهره تر و درخشان ترین مردم بود.

عبیدالله بن موسی از حسن بن صالح، از سماک، از عکرمه نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) موهای سبیل خود را کوتاه می فرمود و قبل از ایشان هم حضرت ابراهیم خلیل چنان می فرموده است.

وکیع بن جراح از مسعر، از عوف نقل می کند که می گفته است: * پیامبر (ص) هیچ گاه نمی خندید مگر به صورت لبخند و تبسم و هرگز به سویی بر نمی گشت مگر با تمام بدن. عفان بن مسلم از سعید بن یزید، از ابوسلیمان، از قول مردی، از عایشه نقل می کند که می گفته است: * پیامبر (ص) هیچ گاه به سویی بر نمی گشت مگر با تمام بدن.

هاشم بن قاسم از حُسام بن مِصْک، از فتاده نقل می کند: * خداوند هیچ گاه پیامبری را مبعوث نمی فرماید مگر اینکه خوش چهره و خوش صداست، چنان که پیامبر شما را هم که مبعوث فرمود خوش صورت و خوش صوت بود البته آواز نمی خواند ولی کلمات را با مدی زیبا اداء می فرمود.

اسحاق بن یوسف از زکریا بن ابوزائده، از سعد بن ابراهیم، از نافع بن جبیر بن مطعم نقل می کرد: * پیامبر (ص) می فرموده است، من سالخورده گردیده ام در ایستادن در نماز و رکوع و سجود بر من پیشی نگیرید.

ابوضمیره انس بن عیاض از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می کند: * رسول خدا (ص) چیزی از نماز خود را نشسته نمی گزارد ولی چون سالخورده شد گاهی میان قرائت به زمین می نشست و سی چهل آیه را که از سوره های بزرگ باقی می ماند دو مرتبه بر می خاست و بقیه را تلاوت می فرمود، بعد رکوع و سجده را انجام می داد.

فَضْل بن دُکَیْن از داود بن قیس فراء، از عبیدالله بن عبدالله بن أَقْرَم خُزَاعی، از قول پدرش نقل می کرد که می گفته است: * همراه پدرم در بیابانی بودم، کاروانی از کنار ما گذشت و شتران خود را کنار راه خواباندند، و وقت نماز بود معلوم شد پیامبر (ص) همراه آنهاست، نماز گزاردند، من هم با ایشان نماز گزاردم، گویی هم اکنون هم زیر بغلهای پیامبر (ص) را در حال سجده می بینم.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از قول مردی از بنی تمیم نقل می کند که می گفته است شنیدم ابن عباس می گفت: * پیامبر (ص) را در حال سجده دیدم و متوجه سپیدی زیر بغل ایشان شدم.

مَعْن بن عیسی از ابن ابوذیب، از شعبه، از ابن عباس نقل می کرد * هرگاه پیامبر (ص) سجده می کرد سپیدی زیر بغل آن حضرت آشکار و دیده می شد.

کثیر بن هشام و فضل بن دکین از جعفر بن بُرقان، از یزید بن أَصَم، از میمونه نقل می کند که می گفته است * پیامبر (ص) هنگام سجده دستهای خود را باز می گذارد به طوری که کسی که پشت سر ایشان بود سپیدی زیر بغل آن حضرت را می دید.

علی بن عبدالله بن جعفر از عبدالرزاق بن همام بن نافع، از مَعْمَر، از منصور، از سالم بن ابوالجعد، از جابر بن عبدالله نقل می کند * چون پیامبر (ص) سجده می کرد سپیدی زیر بغل ایشان دیده می شد.

موسی بن داود از ابن لهیعة، از عبدالله بن مغیره، از ابو هیثم، از ابوسعید خدری نقل می کرد که می گفته است * گویی هم اکنون سپیدی زیر بغل پیامبر (ص) در حالت سجده در نظر من است.

یونس بن محمد مودب از شریک، از ابواسحاق نقل می کند * براء برای ما کیفیت سجده پیامبر (ص) را توصیف می کرد و به طور عملی دستهای خود را به زمین نهاد و به حالت سجده درآمد و گفت: پیامبر (ص) چنین سجده می فرمود.

حکم بن موسی و مبشر بن اسماعیل حلبی از ابوبکر غسانی، از ابوالاحوص حکیم بن عُمَیر، از جابر بن عبدالله نقل می کردند که می گفته است * پیامبر (ص) قسمت بالای پیشانی و رستنگاه موها را بر زمین می نهاد و سجده می فرمود.

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی از جُمَیع بن عمر بن عبدالرحمن عَجَلی، از قول مردی در مکه، از قول پسر ابو هاله تمیمی، از امام حسن بن علی (ع) نقل می کند که می فرموده است * از دایی خود هند بن ابو هاله تمیمی^۱ که مردی وصف کننده بود خواستم صفات رسول خدا (ص) را برای من بیان کند و دوست می داشتم چیزهایی را بگویند که به آن دل بستگی داشتم و میان من و آن حضرت مشترک بود، و او چنین گفت:

پیامبر (ص) در نظر مردم سخت بزرگ و بزرگوار بود، چهره اش چون ماه شب چهاردهم می درخشید، از کوتاه قامت بلندتر و از بلند قامت کوتاه تر بود، سرش بزرگ و موهایش نسبتاً صاف بود گاه که موهایش زیاد بود فرق می گشود و گرنه آن را به حال خود

۱. جناب هند، برادر مادری حضرت زهراست، از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و در جنگ جمل در رکاب ایشان شهید شد. - م.

می گذاشت، مویش هیچ‌گاه از لاله گوش فروتر نبود مگر هنگامی که زلف می داشت، چهره اش گلفام و درخشان و پیشانی آن حضرت گشاده و ابروانش نسبتاً باریک و کشیده و به یکدیگر پیوسته نبود میان آن رگی وجود داشت که به هنگام خشم برجسته می شد، بینی او نسبتاً برجسته و پرتوی بر آن دیده می شد که می پنداشتی بدون برآمدگی است، ریش آن حضرت انبوه و دهانش بزرگ و دندانهایش سپید و میان آنها اندکی فاصله بود، موهای سینه اش نرم و گردنش در سپیدی چون گردن مجسمه های مرمرین با درخشش نقره فام بود، همه اندامهایش معتدل و ورزیده بود، سینه و شکمش در یک سطح قرار داشت شانه های فراخ و استخوان بندی آن حضرت درشت، قسمت های بدنش که از زیر جامه بیرون بود درخشانده و سپید بود، از زیر گلو تا روی نافش رشته مویی چون خطی رسته بود و روی سینه اش موی دیگری نرسته بود ولی روی شانه ها و ساقهای دستش موی داشت و نیز بالای سینه اش موهایی رسته بود، استخوانهای ساعد ایشان دراز و کشیده و کف دست آن حضرت ضخیم و گشاده بود - این صفت کنایه از بخشندگی هم هست - در عین حال دست و پایشان استخوانی و درشت و کف پاها گود و پوست آن صاف و بدون چروک بود، پشت پای آن حضرت به سمت جلو متمایل می شد گویی در سرازیری حرکت می کرد و به هر سو که برمی گشت با تمام بدن برمی گشت، نگاهش غالباً به سمت پایین بود و به زمین بیشتر می نگریست تا به آسمان، از اصحاب خود سبقت می گرفت و هر کس را که می دید به سلام دادن پیشی می گرفت.^۱

امام حسن (ع) می گوید، به دایی خود گفتم: چگونگی گفتار رسول خدا را برایم وصف کن، گفت: همواره اندیشمند و اندوهگین به نظر می رسید گویی هیچ راحت نداشت، جز در مورد لزوم صحبت نمی فرمود، سکوت او ممتد بود و به هنگام گفتار تمام دهان را نمی گشود، گفتارش جامع همه معانی بود و آشکار، حق و باطل را روشن می فرمود، نرم گفتار بود و پرگویی نبود و در گفتار خود نسبت به هیچ کس ستم روا نمی داشت، نعمت را هر چه هم کوچک بود بزرگ می شمرد، خوراکیها را نگوشت نمی کرد و بیش از حد ستایش هم نمی فرمود، دنیا و امور مربوط به آن او را خشمگین نمی ساخت، اگر چیزی با حق معارضه داشت از پای نمی نشست تا حق را یاری کند، برای خود هرگز خشمگین نمی شد و

۱. این توصیف با اختلافات لفظی اندک در منابع دیگر از جمله دلائل النبوه بیهقی، مکارم الاخلاق طبرسی، بهایة الارب نویری آمده است. - م.

به فکر انتقام کشیدن نبود، هرگاه به چیزی اشاره می کرد با تمام کف دست خود اشاره می فرمود، و به هنگام تعجب و شگفتی آن را وارونه می فرمود گاه به هنگام صحبت با دست راست خود انگشت ابهام دست چپ خویش را می گرفت، هرگاه خشمگین می شد روی برمی گرداند و غیرتمند بود و به هنگام خشنودی چشم فرو می بست، بیشتر خنده اش به صورت تبسم بود و بدون اینکه قهقهه بزند دندانهای چون تگرگش آشکار می شد.

امام حسن (ع) می گوید: مدتی این موضوع را از امام حسین (ع) پوشیده داشتم وقتی با او صحبت کردم معلوم شد او پیش از من درباره همین موضوع از هند سؤال کرده است و از پدرمان هم درباره چگونگی ورود و خروج رسول خدا (ص) و کیفیت نشستن ایشان و صفات جسمی آن حضرت پرسشهایی کرده و جواب کافی گرفته است.

امام حسین (ع) می گوید: از پدرم در مورد امور داخلی زندگانی پیامبر (ص) پرسیدم، فرمود: هرگاه اراده می فرمود به خانه می رفت، و وقت خود را در خانه به سه بخش تقسیم می کرد، بخشی برای عبادت خداوند و بخشی برای انجام کارهای خانواده اش و بخشی برای خودش، و از بخش مخصوص به خود قسمتی را به مردم اختصاص می داد و عام و خاص را می پذیرفت و چیزی از آنان مضایقه نمی داشت.

در این مورد اهل فضل و تقوی را بر دیگران ترجیح می داد، و نیازهای ایشان را برمی آورد، برخی یک حاجت برخی دو حاجت و برخی چند حاجت داشتند، پیامبر (ص) سرگرم پاسخ دادن و برآوردن نیازهای ایشان می شد و در این هنگام مسائلی را که به صلاح ایشان و عموم مسلمانان بود مطرح می کرد و می فرمود حاضران به افراد غایب ابلاغ کنند و نیاز اشخاصی را که به من دسترسی ندارند بیان کنید که هرکس نیاز نیازمندی را به صاحب قدرتی برساند که خود او نتواند بیان کند، خداوند در قیامت او را پایدار و استوار می فرماید، در محضر آن حضرت چیزی جز این صحبت نمی شد و از هیچ کس موضوع دیگری پذیرفته نمی شد، معمولاً گروه گروه برای کسب فیض به حضورش می آمدند و در حالی بیرون می رفتند که کامشان از شهد علم شیرین شده و خود راهنمای دیگران می شدند.

امام حسین (ع) می گوید: از پدرم پرسیدم برنامه بیرون از منزل رسول خدا چگونه بود؟ گفت: پیامبر (ص) جز در مواردی که مردم را کمک کند و دلهای ایشان را به یکدیگر نزدیک کند و موجب تفرقه نشود صحبتی نمی فرمود، معمولاً بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و همو را بر آنها سالاری می داد، بدون آنکه نسبت به کسی ترش رویی و بدخلفی

کند مردم را از اعمال زشت بر حذر می‌داشت، و از آنان که بدکردار بودند، پرهیز می‌فرمود، نسبت به یاران خود تفقد می‌کرد، از مردم درباره کارهای معمول میان مردم سؤال می‌کرد، کارهای پسندیده را می‌ستود و تقویت می‌فرمود و کارهای زشت را نکوهش می‌کرد و خوار می‌شمرد، کردارش همواره پسندیده و یکنواخت بود، همواره مواظب بود که مردم غافل نشوند، در همه حال محضرش سودمند و آماده بود، هرگز در مورد حق قصور نمی‌شد و پا را از حق و آنچه دین مقرر داشته است فراتر نمی‌نهاد، برگزیدگان و نیکان در نظر آن حضرت برگزیده بودند، برترین اصحاب در نظرش خیرخواه‌ترین ایشان بود و کسانی که مواسات و یاری دادن به مردم را بیشتر رعایت می‌کردند از نظر پیامبر (ص) گرامی‌تر بودند.

امام حسین (ع) گوید: از پدرم درباره کیفیت نشستن رسول خدا (ص) پرسیدم، فرمود: پیامبر (ص) هیچ‌گاه بدون آوردن نام خدا در جایی نمی‌نشست و از جایی بر نمی‌خاست، جایگاه معینی برای خود تعیین نکرده بود و از این کار منع می‌فرمود، چون به گروهی که نشسته بودند می‌رسید همان‌جا که رسیده بود - پایین مجلس - می‌نشست و به این کار دیگران را هم دستور می‌فرمود، به تمام همنشینان خود توجه می‌داشت به طوری که هیچ‌کس احساس نمی‌کرد که کسی در نظر پیامبر (ص) از او گرامی‌تر است، هرکس برای عرض حاجتی او را می‌نشاند یا برپا نگه می‌داشت، تحمل می‌فرمود تا خود او برگردد، هرکس نیازی داشت او را رد نمی‌فرمود مگر آنکه نیازش را برآورد یا با گفتاری ملایم توضیح دهد، گشاده‌رویی و خوش خلقی پیامبر چنان مردم را فرا گرفته بود که او را چون پدر خود می‌دانستند، همگان درقبال حق در نظرش یکسان بودند، محضر و مجلس او سراسر حلم و حیا و صبر و امانت بود، کسی با صدای بلند صحبت نمی‌کرد و حرمت همگان محفوظ بود و سخن نامربوط گفته نمی‌شد، لغزش و اشتباه کسی فاش نمی‌شد، فضیلت آنان به نسبت تقوای ایشان بستگی داشت، همگان فروتن بودند، سالخورده‌گان را احترام می‌کردند و به کودکان مهر می‌ورزیدند، نیازمند را بر خود ترجیح می‌دادند، و افراد غریب را میان خود می‌گرفتند و با آنان مهربان بودند.

امام حسین (ع) گوید: در مورد روش رسول خدا با همنشینان خود پرسیدم، فرمود: رسول خدا (ص) همواره خنده‌رو و خوش‌برخورد و ملایم بود، درشت و تندخو و پرهیا و دشنام‌دهنده و خرده‌گیر نبود، هیچ ناپسندی انجام نمی‌داد و هیچ‌کس از او نومید